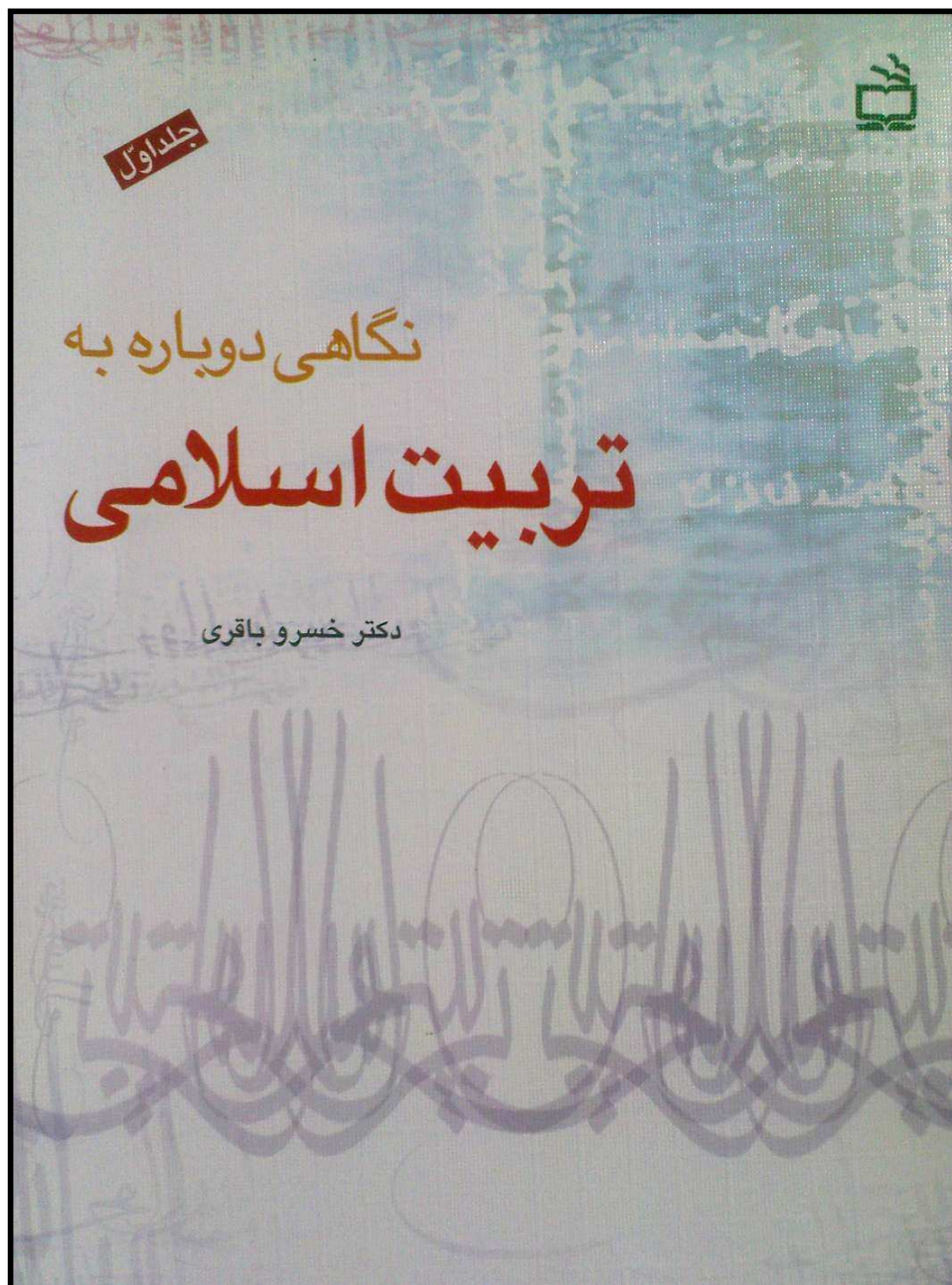


نگاهی دوباره به تربیت اسلامی - ج ۱

خسرو باقری



فهرست

فصل اول: توصیف انسان در قرآن.....	۶
الف - نگاه تحلیلی.....	۶
روح.....	۶
نفس.....	۶
اماره.....	۶
لواحه.....	۶
مطمئننه.....	۶
فطرت (صبغت، عهد و میثاق، حنیفیت).....	۷
عقل (حجر، نُهیة، لُب).....	۷
قلب (فؤاد، صدر).....	۷
اراده و اختیار.....	۸
هویت جمعی.....	۸
محدودیت‌های آدمی.....	۸
ب - نگاه ترکیبی.....	۹
سیمای انسان.....	۹
فصل دوم: مفهوم‌شناسی در باب تربیت.....	۱۰
مراد از تربیت در اسلام.....	۱۰
تمثیل تربیت.....	۱۰
تمثیل تربیت در قرآن.....	۱۱
فصل سوم: اهداف تربیتی.....	۱۱
اهداف غایی.....	۱۲
۱- هدایت و رشد.....	۱۲
۲- طهارت و حیات طیّبه.....	۱۳
۳- تقوا.....	۱۳
۴- قرب و رضوان.....	۱۳
۵- عبادت و عبودیت.....	۱۳
رابطه‌ی اهداف غایی با یکدیگر.....	۱۴
فصل چهارم: مبانی، اصول و روش‌های تربیتی.....	۱۵

۱۵ مبنای اول: تاثیر ظاهر بر باطن
۱۵ اصل ۱: تغيير ظاهر
۱۶ روش‌های تربیتی
۱۶ ۱- روش تلقین به نفس
۱۶ ۲- روش تحمیل به نفس
۱۷ مبنای دوم: تاثیر باطن بر ظاهر
۱۷ اصل ۲: تحوّل باطن
۱۷ روش‌های تربیتی
۱۷ ۱- روش اعطای بینش
۲۰ ۲- روش دعوت به ایمان
۲۰ مبنای سوم: ظهور تدریجی شاکله
۲۰ اصل ۳: مداومت و محافظت بر عمل
۲۱ روش‌های تربیتی
۲۱ ۱- روش فریضه‌سازی
۲۱ ۲- روش محاسبه‌ی نفس
۲۱ مبنای چهارم: تاثیر شرایط بر انسان
۲۲ اصل ۴: اصلاح شرایط
۲۲ روش‌های تربیتی
۲۲ ۱- روش زمینه‌سازی
۲۲ ۲- روش تغییر موقعیت
۲۳ ۳- روش اُسوه‌سازی
۲۳ مبنای پنجم: مقاومت و تأثیرگذاری بر شرایط
۲۳ اصل ۵: مسؤولیت
۲۳ روش‌های تربیتی
۲۳ ۱- روش مواجهه با نتایج اعمال
۲۴ ۲- روش تحریک ایمان
۲۴ ۳- روش ابتلا
۲۴ مبنای ششم: جذبه‌ی حُسن و احسان
۲۵ اصل ۶: آراستگی
۲۵ روش‌های تربیتی

- ۱- روش آراستن ظاهر ۲۵
- ۲- روش تزیین کلام ۲۵
- اصل ۷: فضل ۲۵
- روش‌های تربیتی ۲۵
- ۱- روش مبالغه در عفو (ابتدایی) ۲۵
- ۲- روش توبه ۲۵
- ۳- روش تیشیر ۲۶
- ۴- روش مبالغه در پاداش ۲۶
- مبنای هفتم: تطوّر وسع آدمی ۲۶
- دوران ضعف نخست (طفولیت) ۲۷
- دوران قوّت (بلوغ و اوج بلوغ، اعتدال و اعتلا) ۲۷
- دوران ضعف نهایی (سالخوردگی و کهنسالی) ۲۸
- اصل ۸: عدل ۲۸
- روش‌های تربیتی ۲۹
- ۱- روش تکلیف به قدر وسع ۲۹
- ۲- روش انذار ۲۹
- ۳- روش مجازات به قدر خطا ۳۰
- مبنای هشتم: کرامت ۳۰
- اصل ۹: عزّت ۳۰
- روش‌های تربیتی ۳۱
- ۱- روش ابراز توانایی‌ها (نعمت‌ها) ۳۱
- ۲- روش تغافل ۳۱
- مبنای نهم: اندیشه‌ورزی ۳۲
- اصل ۱۰: تعقل ۳۲
- روش‌های تربیتی ۳۲
- ۱- روش تزکیه ۳۳
- ۲- روش تعلیم حکمت ۳۳
- مبنای دهم: آشنایی و بیگانگی با خدا ۳۴
- اصل ۱۱: تذکّر ۳۴
- روش‌های تربیتی ۳۴

۳۴	۱- روش موعظه‌ی حسنه
۳۴	۲- روش یادآوری نعمت‌ها
۳۵	۳- روش عبرت‌آموزی
۳۵	مبنای یازدهم: ضعف
۳۵	اصل ۱۲: مسامحت
۳۵	روش‌های تربیتی
۳۵	۱- روش مرحله‌ای کردن تکالیف
۳۵	۲- روش تجدیدنظر در تکالیف
۳۵	مبنای دوازدهم: دلبستگی، آزمندی و شتاب
۳۶	اصل ۱۳: ابراز یا منع محبت
۳۶	روش‌های تربیتی
۳۶	۱- روش بیان مهر و قهر
۳۶	۲- روش عطا و حرمان
۳۶	اصل ۱۴: سبقت
۳۷	روش‌های تربیتی
۳۷	روش تکلیف در غایت وسع
۳۷	فصل پنجم: مراحل تربیت
۳۷	طرحی در باب مراحل تربیت
۳۷	مرحله‌ی اوّل: تمهید
۳۸	الف - زیر مرحله‌ی اول: بازی
۳۹	ب - زیر مرحله‌ی دوم: تأدیب
۴۰	مرحله‌ی دوم: اسلام
۴۰	مرحله‌ی سوم: ایمان
۴۱	مرحله‌ی چهارم: تقوا
۴۱	اصل سبقت و روش تکلیف در غایت وسع
۴۱	مرحله‌ی پنجم: یقین

فصل اول: توصیف انسان در قرآن

الف - نگاه تحلیلی

قرآن در سخن گفتن از آدمی، واژه‌ها و مفاهیم معینی را به کار می‌گیرد.

روح

روح، نام موجودی از موجودات جهان است؛ موجودی در ردیف ملائکه^۱؛ روح، منشأ حیات در هستی است.^۲ از این رو، باید گفت که به ظهور رسیدن حیات در هر مرتبه‌ای اعم از حیات نباتی، حیوانی و انسانی، در گرو تعلق گرفتن روح است.

میزان جلوه‌ی روح، در گرو میزان پیچیدگی و پردازش مواد تشکیل دهنده‌ی موجود است. ظهور آثار حیاتی ویژه‌ی آدمی، توسط جلوه‌ی معینی از روح فراهم می‌آید. جلوه‌ی دیگری نیز برای انسان ممکن است پیش آید؛ این جلوه در گرو ایمان آدمی به خدا و نفوذ عمیق آن در دل اوست. با ظهور این جلوه از روح نیز، حیاتی تازه یا مرتبه‌ی تازه‌ای از حیات در انسان نمودار می‌شود که از آن به «حیات پاک» (حیات طیبه) تعبیر شده است.^۳

نفس

«نفس» حاکی از شخص آدمی (یعنی مجموعه‌ی بدن و روحی که به آن تعلق گرفته) است. کلمه‌ی نفس، معنای دیگری را نیز افاده می‌کند که می‌توان از آن، به «حقیقت وجود» انسان تعبیر کرد. به عبارت دیگر، نفس به منزله‌ی امری است که بدون بدن، همچنان به موجودیت خود ادامه می‌دهد.

نفس آدمی، حالت‌های مختلفی پیدا می‌کند و بر حسب هر حالت، نامی درخور او خواهد بود. یکی از حالت‌های نفس، هنگامی پدیدار می‌شود که در او کششی به سوی لذتی پیدا شود. این کشش، «هوای نفس» نامیده می‌شود.

آثاره

لوامه

مطمئنه

هر یک از این سه جلوه، حالت‌هایی گذرا هستند و نفس آدمی هر زمان به یکی از این جامه‌ها درآید، این تبدیل نقش‌ها به طور مکرر انجام می‌شود و هر نقشی که بیشتر صورت پذیرد، از شکل گذرا به وضعیت استوار در می‌آید.

^۱ . تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر/قدر: ۴.

^۲ . از مقایسه‌ی دو آیه‌ی زیر که هر دو به مسأله‌ای واحد اشاره دارند: می‌توان دریافت که روح، عامل حیات است.

«اولک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه»، مجادله: ۲۲؛ خداوند ایمان را در دل‌های آنان ثبت کرد و با روحی از جانب خود تأییدشان فرمود: «من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مومن فلنحیینه حیوه طیبه»/نحل: ۹۷؛ هر مرد و زنی که عمل صالح انجام دهد و مؤمن باشد، ما وی را به حیاتی پاک، زنده می‌گردانیم. آنچه در آیه‌ی اول به عنوان تأیید به وسیله‌ی روح معرفی شده، در آیه‌ی دوم، به عنوان مایه‌ی زندگی و دست یافتن به حیات طیبه ذکر شده است.

^۳ . نحل: ۹۷.

فطرت (صبغت، عهد و میثاق، حنیفیت)

او که به وضوح این را دریافته بود، زبان به پاسخ گشود و خدای را ربّ خویش خواند.^۴ این معرفت ربوبی، بذر کشش و تمایل را نیز در ضمیر انسان پاشید. از این میل ربوبی با نام «حنیفیت» یاد شده است.^۵ بر این اساس، انسان، بی‌رنگ نیست، بلکه رنگین جانش از پرتو ربوبی رنگین است.

عقل (حجر، نُهیه، لب)

همان‌طور که در کلمه‌ی عقل، مفهوم بازداری و کنترل مفید و ثمربخش نهفته است، واژه‌ی جهل، حاکی از «بی‌گدار به آب زدن» است و چنین عمل غیر متفکرانه‌ای، عموماً به نتایجی زیانبار منجر می‌شود. عنصر اساسی در واژه‌ی عقل «بازداری» است. دو واژه‌ی «حجر» و «نُهیه» نیز به منزله‌ی مترادف‌های عقل در نظر گرفته شده‌اند که در هر دو، مفهوم بازداری وجود دارد. سه عامل در بازداری شناخت از کجروی نقش عمده دارند: ارزیابی کفایت ادله، برخورداری از علم و کنترل حبّ و بغض.

عقل‌ورزی در مقام عمل، ناظر بر ایجاد ارتباط میان شناخت‌ها و اعمال خواهد بود. ممکن است کسی عملش از عقلش افزون باشد، یعنی فردی که اعمال او تنها تحت انقیاد بهره‌ی اندکی از علم‌ها و آگاهی‌های اوست. ممکن است کسی عقلش از علمش افزون باشد، یعنی فردی که از مجموعه‌ی شناخت‌هایش چنان بهره می‌گیرد که نه تنها از «علم» بلکه از «گمان»‌هایش «ظن» نیز برای ضبط و ربط عمل خود استفاده می‌کند. با توجه به این عنصر است که حزم و احتیاط، به منزله‌ی ابعادی از عقل‌ورزی جلوه‌گر می‌شوند. هر چند می‌توان گفت که کسی در مقام شناخت عقل‌ورزی کرده، اما اگر حاصل این شناخت در ضبط و بازداری او در مقام عمل به کار نیاید، در کلّ باید او را جاهل و غیر عاقل خواند.^۶ ثانیاً، میان عقل‌ورزی و هدایت، همبستگی وجود دارد.

عقل قابل افزایش و کاهش است.

قلب (فؤاد، صدر)

هم مقوله‌ی ادراک^۷، هم مقوله‌ی انفعال و احساس^۸، و هم مقوله‌ی فعل و عمل^۹، هر سه به قلب نسبت داده شده است.

بر این اساس، باید مفهوم قلب را همسنگ مفهوم نفس گرفت^{۱۰}. زیرا این سه مقوله، مظاهر اساسی نفس آدمی هستند.

^۴ . الست بربکم قالوا بلی / اعراف: ۱۷۲.

^۵ . حنیفیت، یعنی میل به یکتاپرستی (حَنَفَ: میل کرد).

^۶ . یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه / بقره: ۷۵.

^۷ . و جعلنا علی قلوبهم اکنه ان یفقهوه / اسراء: ۴۶.

^۸ . لو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک / آل عمران: ۱۵۹ (تندخوبی در این آیه، با تعبیر غلظت قلب بیان شده است).

^۹ . و لکن یواخذکم بما کسبت قلوبکم / بقره: ۲۲۵. (اعمال آدمی به عنوان مکتسبات قلبی یاد شده است).

^{۱۰} . المیزان، ذیل آیه‌ی ۲۲۵ بقره.

اراده و اختیار

نحوه‌ی تعلق مشیت خدا بر هر موجودی، در گرو تصویر وجودی او در علم خداست. مشیت خدا در مورد انسان این است که او بتواند «بخواهد». اگر میان «خواست» (اراده) و «خواست» (مراد) تمایز قائل شویم، باید بگوییم که نحوه‌ی تعلق مشیت خدا به انسان چنین نیست که «خواست‌های» او را رقم بزند؛ بلکه به این صورت است که «خواست» را در او محقق کند.

همین عدم مقهوریت، در ارتباط با سایر نیروهای مؤثر بر آدمی نیز موردنظر است. ملائکه بر انسان مؤثر تواند بود، اما به طریقه‌ی «الهام»، نه به نحو «الزام»؛ چنان که شیاطین نیز تنها قادر بر «وسوسه» اند و یارای «اضلال» ندارند^{۱۱}. حکام و نظام‌های حکومتی نیز می‌توانند آدمی را محدود کنند، اما او را مقهور نتوانند کرد. به جز قدرت سنت‌های اجتماعی، نفوذ شخصیت‌های برجسته‌ی اجتماعی نیز به همین سیاق نگرسته و تصریح شده است که نمی‌توان وجود شخصیت‌های برجسته و تقلید از آن‌ها را مجوزی برای مبراً کردن خود از خطاها دانست.

توارث، وضعیت اولیه‌ای را از حیث ویژگی‌ها و خصایص رقم می‌زند؛ اما انسان می‌تواند آن‌ها را دگرگون کند. بنابر آنچه گذشت، آشکار می‌شود که موازنه‌ی نیروهای مؤثر بر آدمی به نحوی نیست که جایی برای اراده و اختیار او باقی نگذارد. به میزانی که آدمی از امکان اراده و اختیار برخوردار است، به همان اندازه مسئول اعمال خویش نیز خواهد بود.

هویت جمعی

او می‌تواند و باید در راه و رسم جمعی که در آن زندگی می‌کند تأمل کند و مفروضات موهوم و نابخردانه را از آن طرد کند و اگر نتوانست، خود را از شبکه‌ی آن زندگی جمعی بیرون بکشد. هویت جمعی، چیزی از پیش تعیین شده نیست؛ بلکه آدمیان با شرکت در روابط معینی با یکدیگر آن را می‌سازند. از آن‌جا که آدمی، دو دسته عمل دارد (اعمال فردی و جمعی)، هویت او نیز، که محصول عمل اوست، دو چهره خواهد داشت که از آن‌ها می‌توان به عنوان چهره‌ی فردی و چهره‌ی جمعی هویت آدمی یاد کرد. از دو گونه کتاب سخن می‌رود: کتاب فرد و کتاب امت، که اولی حاکی از چهره‌ی فردی هویت وی و دومی حاکی از چهره‌ی جمعی آن است.

بنابراین فرد در هر امتی که باشد، بر حسب نوع موقعیت و مقام خود و نوع روابطش با دیگران، از وجه جمعی ویژه‌ای برخوردار خواهد بود و این چهره‌ی جمعی، هویت آدمی و بخشی از توصیف اوست.

محدودیت‌های آدمی

آیاتی را که به بیان محدودیت‌های آدمی پرداخته‌اند می‌توان به سه دسته‌ی اصلی تقسیم کرد^{۱۲}. دسته‌ی نخست، از محدودیت‌هایی سخن می‌گویند که به منزله‌ی زمینه‌ی خلقت انسان در نظر گرفته شده‌اند، لذا در این گونه موارد،

^{۱۱}. و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی / ابراهیم: ۲۲. این نکته را از کتاب جبر و اختیار نوشته‌ی محمد باقر بهبودی برگرفته‌ام.

^{۱۲}. این تقسیم‌بندی از کتاب انسان در افق قرآن، نوشته‌ی محمد تقی جعفری گرفته شده است.

اغلب از طرز آفرینش آدمی سخن به میان می‌آید؛ همچون این‌که «انسان، ضعیف آفریده شده است»^{۱۳}، «انسان، آزمند آفریده شده است»^{۱۴}، «انسان، شتابگر آفریده شده است»^{۱۵}.

دسته‌ی دوم، از محدودیت‌هایی سخن می‌گویند که نه به عنوان زمینه‌ی خلقت آدمی، بلکه ناشی از قرار گرفتن انسان در موقعیت‌ها و شرایط معین است.

در دسته‌ی سوم، محدودیت‌هایی مورد نظرند که انسان، با دخالت و اختیار خود، آن‌ها را به وجود می‌آورد.

ب - نگاه ترکیبی

سیمای انسان

نفس درگیر و دار پدیدار شدن به عنوان حقیقت یک فرد انسانی، با معرفتی نسبت به خدا به منزله‌ی ربّ خویش و با جذبه‌ای به سوی او، مفظور شده است، پس، فطرت، معرفت و جذبه‌ی ربوبی نفس است. اما چنین نیست که این معرفت و جذبه، همواره در صحنه‌ی نفس آدمی، بر پا و در کار باشد؛ بلکه همان‌گونه که نخستین بار در نفس آدمی خلید، بر همان سیاق در آن بیدار می‌شود.

فطرت، معرفت و میل ربوبی ریشه گرفته در نفس آدمی است که هم می‌تواند مورد غفلت قرار گیرد و هم می‌تواند بیدار و فعّال و در کار باشد.

عقل، سرمایه‌ی اصلی نفس آدمی برای بازشناسی مقصد و مقصود خود و راهیابی به سوی آن است. در حدّ بازشناسی، عقل عبارت است از «معرفت ممیّز نفس»؛ یعنی معرفتی که همواره ناظر بر دو امر و موجب تمیز میان آن دو است. حال، اگر این دو امر از مقوله‌ی نظر و اندیشه باشد، طرفین را حقّ و باطل (درست و نادرست) و عقل را عقل نظری گویند و چنانچه از مقوله‌ی عمل باشد، طرفین را خیر و شرّ (خوب و بد) و عقل را عقل عملی نامند. اما فراتر از بازشناسی، عقل، عامل راهیابی نفس آدمی به حق و خیر است که از طریق بازداری از پیروی باطل یا شرّ، آن را صورت می‌بخشد.

اراده با میل یا میل شدید همسنگ نیست، هنگامی که انسان میلی را در خود یافت و تحقّق بخشیدن به آن را تصویب کرد، آن‌گاه می‌توان گفت که این میل مصوّب، مظهر اراده است. بدون توسّل به عقل در حدّ بازشناسی، نمی‌توان از اراده سخن گفت.

هرگاه نظام‌های اجتماعی، فرهنگی و خانوادگی با فرد چنان کنند که عقلش همچنان «جنینی» باقی بماند، او نه تنها نمی‌تواند اراده‌ای علیه نظام‌های مزبور باشد، حتی ممکن است مهره‌ای بلا اراده در یدِ قدرت آن‌ها باشد.

انسان با داشتن معرفت و جذبه‌ای ژرف در درون خود نسبت به خدا، با برخوردار بودن از عاملی برای بازشناسی و راهیابی و داشتن قدرت تعیین‌کنندگی در مورد خواسته‌های خویش و تأثیری که از جمع می‌پذیرد و اثری که بر آنان می‌گذارد، با ضعف‌ها و زبونی‌هایی که با آن‌ها زاده شده یا در آینده‌ی نزدیک در کمین موقعیت‌ها و شرایط

^{۱۳}. خلق الانسان ضعيفاً/ نساء: ۲۸.

^{۱۴}. ان الانسان خلق هلوّعاً اذا مسه الشر جزوعاً و اذا مسه الخير منوعاً/ معارج: ۱۹.

^{۱۵}. خلق الانسان من عجل/ انبیا: ۳۷.

مختلف با آن‌ها مواجه خواهد شد و نیز، با هوایی که در نفس او برانگیخته خواهد شد و او را به زمین خواهد کوفت؛ مهم‌ترین نشانه‌ای را که نشانگر سیمای انسان است، در «سعی» و «عمل» خویش آشکار می‌کند.

فصل دوم: مفهوم‌شناسی در باب تربیت

تربیت با توجه به ریشه‌ی آن، به معنای فراهم آوردن موجبات فزونی و پرورش است، تربیت به معنای تهذیب^{۱۶} نیز استعمال شده که به معنای زدودن خصوصیات ناپسند اخلاقی است. طرح اسلام در ساختن و پرداختن انسان، در مفهوم تربیت نمی‌گنجد، زیرا این مفهوم در استعمال قرآن به معنای بزرگ کردن و رشد و نمو جسمی است.

مراد از تربیت در اسلام

چون کلمه‌ی ربّ دو عنصر معنایی دارد، می‌توان آن را تنها با توجه به یکی از دو معنا یا هر دو، استعمال کرد^{۱۷}. پس ربّ، گاهی معنای مالک و گاهی معنای مدبّر دارد و در صورتی که در استعمال ما قرینه‌ای بر اختصاص به یکی از این دو معنا موجود نباشد، معنای مالک مدبّر خواهد داشت. مسأله‌ی اساسی انسان و هم انبیاء که عهده‌دار تبیین این مسأله برای او بوده‌اند، در «ربوبیت» تمرکز می‌یابد. مسأله این است که انسان چه کس یا چه چیز را ربّ خویش بر می‌گزیند. با تکیه به مفهوم ربوبیت، می‌توان آن‌چه را اصطلاحاً تربیت اسلامی گفته می‌شود چنین تعریف کرد: شناخت خدا به عنوان ربّ یگانه‌ی انسان و جهان و برگزیدن او به عنوان ربّ خویش و تن دادن به ربوبیت او و تن زدن از ربوبیت غیر.

عناصر اصلی این تعریف عبارت است از:

الف - شناخت ب - انتخاب ج - عمل

با توجه به این سه عنصر موجود در تعریف، روشن است که دوران کودکی از آن مستثنا است و باید آن را همچون یک «دوره‌ی تمهید» در نظر گرفت که در آن والدین، کودک را با معیارها و ضوابط ربوبی که در خور اوست همراه و هماهنگ می‌سازند تا او آمادگی و کفایت به دوش کشیدن بار تکلیف را بیابد.

تمثیل تربیت

دو نمونه از رایج‌ترین تمثیل‌های تربیت را ذکر می‌کنیم. نمونه‌ی اول، تمثیل تربیت به «صناعت» است. بنا به مقتضای این تمثیل، کار اصلی در جریان تربیت به عهده‌ی مربّی است و دست او در این امر تقریباً باز است. نمونه‌ی دوم، تمثیل تربیت به «رشد» یا «رویاندن» است.

^{۱۶}. مفردات.

^{۱۷}. الفاظ دیگر نیز که دو عنصر معنایی دارند چنین‌اند؛ مثلاً مانده که به معنای سفره‌ی غذا دار است، گاهی تنها به معنای سفره و گاهی تنها به معنای غذا استعمال می‌شود. اما هرگاه قرینه‌ی صارف‌ای نباشد، باید آن را به همان مفهوم اصلی در نظر گرفت. / به نقل از اصطلاحات اسلامی، ج ۱، ص ۲۵.

آدمی در این تصویر، خود، رو به کمال و فعلیت دارد، کافی است راه او هموار شود و موانع، از سر راهش برداشته شوند.

تمثیل تربیت در قرآن

در قرآن، هر دو تمثیل «صناعت» و «رشد» یا «رویاندن» مورد توجه قرار گرفته‌اند. اما به نظر نمی‌رسد که قرآن، این تمثیل‌ها را به معنای مرسوم آن‌ها، تمثیل‌هایی کافی و کارآمد برای جریان تربیت آدمی لحاظ کرده باشد. تمثیل ساختن و ساخته شدن، ناظر به رشد و نمو جسمی موسی (ع) خواهد بود نه کلّ جریان تربیت. تمثیل رشد یا رویاندن نیز در قرآن مورد توجه قرار گرفته است، اما نه به صورت رایج آن.

مسأله این نیست که آدمی، همچون دانه‌ای انباشته از استعدادهای مثبت باشد که منتظر شرایط مساعد باشد، بلکه راهی که او پیش رو دارد، با نوع اندیشه و عمل او رقم زده می‌شود. از این رو، تمثیلی دوسویه لازم است تا راه‌های احتمالی را که آدمی خواهد پیمود، نشان دهد. پس، از درخت پاکیزه و درخت پلید سخن به میان می‌آید. آدمی با عمل خویش، نهال اندیشه‌اش را آبیاری می‌کند یا می‌خشکاند.

در تمثیل صنعت، انسان را به شیء جامدی مانند می‌کنند که شکل‌پذیر است و در تمثیل رویاندن، به دانه‌ای نباتی که استعدادهای معینی برای فعلیت و کمال دارد. اما گویاترین تمثیل‌ها در مورد انسان، آن‌هایی هستند که از جلوه‌های خود وی برگرفته شده باشند.

و خداوند مثل دو مرد را زده است که یکی گنگ است و کاری از دستش بر نمی‌آید و بار معاش و زندگی او بر دوش خواجه‌اش سنگینی می‌کند و هر جا او را روانه سازد، با دست پر باز نمی‌گردد. و آن دیگری (با زبانی فصیح و بلیغ سخن می‌گوید و) به عدل و داد فرمان می‌دهد و خود نیز بر راه راست و درست گام می‌زند. آیا این دو با هم برابرند؟^{۱۸}

این تمثیل نشان می‌دهد که جریان تربیت آدمی، قائم به پایه‌هایی چون شناخت صحیح، انتخاب، عمل و مسئولیت اجتماعی است. در مقابل، تربیت نایافتگی مبتنی بر پایه‌هایی است چون تعطیل دستگاه عقل و اراده و انتخاب و تبدیل کردن خود به پشته‌ای از بار که تنها می‌توان آن را بر دوش کشید.

فصل سوم: اهداف تربیتی

مهم‌ترین واژه‌هایی که وضعیت‌های نهایی یا اهداف را نشان می‌دهند به شرح زیر است:
رشد^{۱۹}، طهارت^{۲۰}، حیات طیبه^{۲۱}، هدایت^{۲۲}، عبادت^{۲۳}، تقوی^{۲۴}، قرب^{۲۵}، رضوان^{۲۶}، اقامه‌ی قسط^{۲۷}، فلاح^{۲۸}، تفکر و تعقل^{۲۹}، استقلال و عزت جامعه‌ی اسلامی^{۳۰}، تعاون^{۳۱}، تزکیه و تهذیب^{۳۲} و صحت، قوت و نظافت^{۳۳}.

^{۱۸} . و ضرب الله مثلا رجلین احدهما ابکم لایقدر علی شیء و هو کل علی مولیه اینما یوجهه لایات بخیر هل یستوی هو و من یامر بالعدل و هو علی صراط مستقیم/نحل: ۷۶. با این‌که گفته شده است این آیه مثلی است برای مقایسه‌ی خدا و بت‌ها؛ اما برخی از مفسران بر آن‌اند که این آیه، مؤمنان و کافران را به مقایسه کشیده است.

^{۱۹} . فلیستجیوا لی و لیومنوا بی لعلمهم یرشدون/ بقره: ۱۸۶.

^{۲۰} . ولکن یرید لیطهرکم/ مائده: ۶.

میان این کلمات و میان اهدافی که این کلمات بیان می‌کنند، دو گونه ارتباط برقرار است: ارتباط عرضی و ارتباط طولی.

اهدافی که نسبت به هم ارتباط عرضی دارند، می‌توانند کنار هم قرار بگیرند. به عبارت دیگر، این اهداف، نسبت به هم، از نوعی استقلال برخوردارند. این دسته از اهداف، ناظر به شؤون مختلف انسان‌اند. مثلاً شأن اجتماعی و شأن فکری انسان از هم قابل تمیز هستند و می‌توان این دو را به عنوان دو بعد در کنار هم قرار داد. هدفی که در طول اهداف دیگر قرار گرفته، همواره با همه‌ی آن‌ها همراه است. به عنوان مثال هدف «قرب» با دو هدف «تعاون» و «تفکر» ارتباط طولی دارد.

این موارد، اهداف واسطی را نشان می‌دهند: صحت، قوت و نظافت (شأن جسمی)، تفکر و تعقل (شأن فکری)، تزکیه و تهذیب (شأن اخلاقی)، اقامه‌ی قسط (شأن اقتصادی)، تعاون (شأن اجتماعی)، استقلال و عزت جامعه‌ی اسلامی (شأن سیاسی).

موارد زیر از آن رو که اختصاص به شأن معینی ندارند، بلکه همه‌ی شؤون آدمی را در پوشش خود می‌گیرند، اهداف غایی محسوب می‌شوند:

هدایت و رشد، طهارت و حیات طیبه، تقوی، قرب و رضوان و عبادت.

اهداف غایی

۱- هدایت و رشد

هدایت به سمت و معنای خلقت ناظر است و بنابراین هیچ خلقتی بی‌هدایت نتواند بود^{۳۴}. در ارتباط با انسان، هدایت در دو مرحله انجام می‌پذیرد. در نخستین مرحله، هدایت به معنای «نمودن» راه است. در نوع دیگر از هدایت، تنها «نمودن» راه در نظر نیست، بلکه «پیمودن» آن مطمئن نظر است.

^{۲۱} ... فلنحیینه حیوه طیه... / نحل: ۹۷.

^{۲۲} ... ولتکون آیه للمومنین و یهدیکم صراطا مستقیما / فتح: ۲۰.

^{۲۳} ... ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون / ذاریات: ۵۶.

^{۲۴} ... كذلك یبین الله آیاته للناس لعلهم یتقون / بقره: ۱۸۷.

^{۲۵} ... و قل عسی ان یهدین ربی لاقرب من هذا رشدا / کهف: ۲۴.

^{۲۶} ... ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله / حدید: ۲۷.

^{۲۷} ... ليقوم الناس بالقسط ... / حدید: ۲۵.

^{۲۸} ... فاذکروا آلاء الله لعلکم تفلحون / اعراف: ۶۹.

^{۲۹} ... كذلك یبین الله لکم آیاته لعلکم تعقلون / بقره: ۲۴۲.

^{۳۰} ... یأتی الله بقوم... اعزه علی الکافرین / مائده: ۵۴.

^{۳۱} ... تعاونوا علی البرّ والتقوی / مائده: ۲.

^{۳۲} ... والذین هم للزکوة فاعلون: و کسانی که آن‌ها برای پاک شدن عمل می‌کنند. / مؤمنون: ۴.

^{۳۳} ... انّ خیر من استاجرت القوی الامین / قصص: ۲۶؛ و ثیابک فطهر / مدثر: ۴.

^{۳۴} ... ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی / طه: ۵۰.

هدایت به عنوان یک هدف غایی، همین نوع اخیر از هدایت است، زیرا تنها در این هدایت است که خلقت و موجودیت انسان، از تباهی می‌رهد (لذا متضمن مفهوم «فوز»^{۳۵} است) و به ثمر می‌نشیند (و از این حیث متضمن مفاهیم «فلاح» و «سلام»^{۳۶} است).

هدایت به عنوان هدف غایی، گاه در قرآن با واژه‌ی «رشد» بیان می‌شود. مقابل آن، عَیْ (گمراهی) است.

۲- طهارت و حیات طیبه

در اسلام، همه‌ی معارف و اصول اخلاقی و احکام، به مسأله‌ی طهارت و نجاست ناظرند. طهارت به این معنای وسیع که شامل اعتقادات و اخلاق و اعمال می‌شود، یک هدف غایی در تربیت اسلامی است. از این هدف با عنوان «حیات طیبه» نیز یاد شده است.^{۳۷}

۳- تقوا

تقوا عبارت از آن است که نفس تحت محافظت قرار بگیرد تا به ارتکاب گناه یا خطا دچار نشود.^{۳۸} تقوا بیشتر به «مَعْبَر» می‌ماند تا به «مَنْزَل» به عبارت دیگر، در سرتاسر راه خدا با تقوا همراهیم و اصولاً این راه را باید با پای تقوا پیمود. از این رو هنگامی که از تقوا به عنوان یک هدف غایی سخن می‌گوییم، مقصود مرتبه‌ی اعلای آن است.

فرد متقی در این مرتبه، فراتر از آن است که «انگیزه‌ی اساسی‌اش» توسط نکوهش‌ها یا ستایش‌های دیگران مایه‌ور شود؛ او از این‌ها مصونیت (تقوا) یافته است.

۴- قرب و رضوان

قرب به معنای نزدیکی به خداست و آشکار است که این نزدیکی، مکانتی است نه مکانی. انسان در دست خدا است و در عالم واقع، نزدیکی همواره حاصل است اما اگر انسان «متوجه» این معنا باشد، نزدیکی برای «او» حاصل می‌شود و اگر متوجه نباشد، دور می‌شود. این دوری و نزدیکی در «خاطر» حاصل می‌شود نه در «واقع».

مقصود از رضوان، توجه به خداست؛ توجهی متعالی که به «رضا» چشم دارد نه به «جزا». پس رضوان، اخص از قرب و اوج آن است.

۵- عبادت و عبودیت

حقیقت عبادت، عبارت از آن است که انسان خود را در برابر ربّ خویش، در مقام مملوکیّت و مربوبیت قرار دهد. پس حقیقت عبادت، عبودیت است. عبودیت با حریت (از غیر خدا) ملازمت دارد. هدف تربیت، ساختن «عبد» است نه «عابد».

^{۳۵}. انْ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا / النبأ: ۳۱.

^{۳۶}. یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام / مائده: ۱۶.

^{۳۷}. فلنحییه حیوه طیبه / نحل: ۹۷.

^{۳۸}. صارالتقوی فی تعارف الشرع حفظ النفس مما یوثر فی ذلک بترك المحظور و يتم ذلک بترك بعض المباحات / مفردات راغب اصفهانی، ماده‌ی وقی.

عبد کسی است که تنها و تنها، خدا را ربّ خویش بداند و عبادت، طریقی است که انسان را به این «معرفت ربوبی» می‌رساند. اگر انسان، معرفت و آثار عملی مترتب بر آن را به دست آورد، به رحمت ویژه‌ای از خدای خویش دست یافته است و خداوند انسان را برای دست یافتن به این رحمت آفرید.^{۳۹}

اثر عبد بودن در هر یک از شؤون انسان چنین آشکار می‌شود که در شأن جسمی و غریزی، انسان را از اتباع شهوات^{۴۰} باز می‌دارد؛ در شأن فکری و عقلی، او را بر آن می‌دارد که علم را عطیّه‌ی الهی بداند^{۴۱} و مایه‌ی خشیت از خدا^{۴۲}؛ در شأن اخلاقی و اجتماعی، اراده‌ی «علو» و برتری‌جویی را از او می‌ستاند^{۴۳}؛ در شأن اقتصادی او را بر «مالک»^{۴۴} دیدن خدا و در شأن سیاسی بر «حاکم»^{۴۵} دیدن او فرا می‌خواند.

رابطه‌ی اهداف غایی با یکدیگر

این واژه‌ها صرفاً نشانگر تعدّد مفهومی هستند، اما از لحاظ مصداق چنین تعدّدی وجود ندارد. عبد شدن به معنای خروج از دایره‌ی حاجتمندی نیست. آن چه انسان عبد می‌کوشد از آن فارغ شود، توهم‌های برخاسته از حاجتمندی است که در تب این توهم‌ها، شیئی بی‌جان را مبدأ و ملجأ خود می‌بیند یا انسانی حاجتمند چون خود را متکا و مراد خویش می‌یابد.

با قرار گرفتن عبودیت در کانون اهداف غایی، سایر اهداف غایی، شؤونی از آن را نشان می‌دهند و با آن، تنها اختلاف حیثی دارند. اگر عبودیت را از حیث آثاری که در وجود آدمی به بار می‌آورد مورد توجه قرار دهیم، می‌توانیم آن را حیات طیبه و تقوا بنامیم. حیات طیبه، نوعی زیستن با آثار حیاتی ویژه‌ی خود است و تقوا ناظر به نوعی شخصیت درونی است که در آن، حالات، احساسات، افکار و نیات، تحت ضبط و کنترل ویژه‌ی آرایش می‌یابند. حال اگر عبودیت را از حیث نیل آدمی به مقصد مورد نظر قرار دهیم، می‌توانیم آن را هدایت و رشد بنامیم. در این دید، نکته آن است که آیا انسان در برهوت دنیا به مقصد رهنمون خواهد شد و از آن جان سالم به در خواهد برد (فوز و سلام). از این حیث، عبودیت، همان هدایت و رشد است^{۴۶}. و سرانجام اگر عبودیت را از حیث نیل به مقصد و محبوب در نظر آوریم، می‌توانیم آن را قرب و رضوان بنامیم.

^{۳۹} . لا یزالون مختلفین الا من رحم ربک و لذلك خلقهم / هود: ۱۱۸-۱۱۹.

^{۴۰} . و یرید الذین یتّعون الشهوات ان تمیلوا میلاً عظیماً / نساء: ۲۷.

^{۴۱} . و لایحیطون بشیء من علمه الا بما شاء / بقره: ۲۵۵.

^{۴۲} . انما یرحی الله من عباده العلما / فاطر: ۲۸.

^{۴۳} . لا یریدون علواً فی الارض / قصص: ۸۳.

^{۴۴} . قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء / آل عمران: ۲۶.

^{۴۵} . ان الحکم الا لله / یوسف: ۴۰.

^{۴۶} . و ان اعبدوننی هذا صراط مستقیم / یس: ۶۱.

فصل چهارم: مبانی، اصول و روش‌های تربیتی

معنای «اصل» در علوم کاربردی، «قاعده‌ی عامه»‌ای خواهد بود که می‌توان آن را به منزله‌ی دستورالعملی کلی در نظر گرفت و به عنوان راهنمای عمل قرار داد. اصل در علوم کاربردی، به صورت قضیه‌ای بیان می‌شود که حاوی «باید» است، در حالی که در علوم نظری و تجربی، به شکل قضیه‌ای حاوی «است» اظهار می‌شود. بر این اساس، هنگامی که از اصول تعلیم و تربیت سخن می‌گوییم، باید خود را محدود به بیان قواعدی کنیم که به منزله‌ی راهنمای عمل، تدابیر تعلیمی و تربیتی ما را هدایت می‌کنند.

اصول مورد بحث در علوم کاربردی، مبتنی بر اصول مورد توجه در علوم نظری خواهند بود. پس، مبانی تعلیم و تربیت، مجموعه‌ی قانونمندی‌های شناخته شده در علوم نظری، چون روان‌شناسی و جامعه‌شناسی است که تعلیم و تربیت بر آن‌ها تکیه دارد.

این قواعد، علاوه بر آن که تحت تأثیر قانونمندی‌ها هستند، از اهداف تربیتی هم متأثر می‌شوند. بنابراین، ممکن است اهداف تربیتی، برخی از اصول را مجاز بشمارند و مانع از استخراج برخی از اصول، به شیوه‌ی ترجمه‌ای مذکور باشند؛ چنان که ممکن است برخی از اصول را در صدر و برخی دیگر را در ذیل بنشانند.

چنان که اصول بر مبانی تکیه دارند، روش‌ها نیز بر اصول مبتنی هستند. البته، اصول و روش‌ها از یک سنخ هستند. اما تفاوت آن‌ها در این است که اصول، دستورالعمل‌های کلی و روش‌ها، دستورالعمل‌های جزئی‌تر هستند. هر اصل تربیتی به منزله‌ی معیار یا قاعده‌ی کلی است که با در دست داشتن آن، می‌توان در مواجهه با شرایط تازه‌تر و پیچیده‌تر، با نظر به اقتضای معیار مذکور، به ابداع روش‌های تربیتی مناسب اقدام کرد.

مبنای اول: تاثیر ظاهر بر باطن

منظور از ظاهر، همه‌ی امور مشهودی است که از انسان سر می‌زند و مظهر آن‌ها بدن است و مراد از باطن، شؤنی است که قابل مشاهده نیست، همچون فکر و نیت. ظاهر انسان دست اندرکار نقش‌زنی بر باطن او است. هرگاه نقشی بر پیکر انسان نمودار شود، شبیحی با رنگ و بوی خود در باطن خواهد افکند. شگفت‌تر آن است که اگر این نقش با تکلف و تصنع نیز به خود بسته شود، باز طینتی درونی خواهد داشت.

إن لم تکن حلیمًا فتحلم فانه قل من تشبه بقوم الا اوشک ان یکون منهم.^{۴۷}

اصل ۱: تغییر ظاهر

یکی از اصول و قواعد عامه‌ای که باید در تربیت انسان به کار بست، «ظاهرسازی» است. ظاهرسازی، هنگامی مذموم است که متوجه به مردم و مایه‌ی خودنمایی باشد.

اگر نگاه کردن، سخن گفتن، سکوت کردن، گوش کردن، راه رفتن، نشستن، غذا خوردن و ... به گونه‌ای مطلوب تنظیم شوند، احساسات، افکار و تصمیم‌گیری‌های معین و مطلوبی را در درون خواهند انگیزت.

كان رسول الله (ص) يأكل أكلة العبد و يجلس جلسة العبد ... تواضعا لله تبارک و تعالی.

^{۴۷}. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۰۷.

بندگی که حالتی باطنی است تنها در ملازمت با ظاهری معین دوام می‌آورد و می‌بالد.
روش‌های تربیتی

۱- روش تلقین به نفس

تلقین به نفس به این معنا است که از طریق به زبان آوردن قولی معین، تغییری به مقتضای آن در ضمیر پدید آید؛ تلقین، قولی است اما با قائل شدن اندک توسعی در آن، می‌توان برای تلقین فعلی نیز جایی در نظر گرفت. تلقین قولی از هر دو حیث سلب و ایجاب در روش‌های تربیتی اسلام، مقام و موقعیتی مهم دارد.

انظر ان لاتکلمن بکلمه بغی ابدأ و إن اعجبتک نفسک و عشیرتک.^{۴۸}

اگر زبان بر این ناراستی‌ها نگردد، قلب از اشتغال و آرایش مصون می‌شود.

إذا قهقهت فقل حین تفرغ اللهم لاتمقتنی.^{۴۹}

با توجه به موقعیت‌های مختلفی که برای انسان پیش می‌آید، و با توجه به این که خداوند، نام‌های مختلفی دارد که در هر یک از موقعیت‌های مزبور می‌توان به تناسب، یکی از این نام‌ها را به زبان آورد و توسط آن، حالات باطنی را به کنترل گرفت.

در تلقین فعلی، مقصود آن است که صورت یک فعل مطلوب را به نحو تظاهر بر اعضا و جوارح خویش آشکار سازیم، در حالی که آن فعل و آثار آن در درون ما ریشه ندوانده است. در جهت سلب نیز مقصود آن خواهد بود که صورت فعلی نامطلوب را از خود دور کنیم، در حالی که ممکن است آثار آن در درون ما ریشه دوانده باشد.

لاتمش فی الارض مرحاً.

«تباکی» (تظاهر به گریه)

ان من التواضع ان یجلس الرجل دون شرفه.^{۵۰}

هرگاه دو گونه تلقین قولی و فعلی در هم آمیزند، تأثیری مضاعف به بار می‌آورند. نماز، برجسته‌ترین چهره‌ی این به هم آمیختگی است. آهنگ کلام در سخن گفتن با خدا، به نحوی توصیه شده است که این طنین باطنی را هر چه عمیق‌تر منعکس کند:

واذکر ربک فی نفسک تضرعاً وخیفه و دون الجهر من القول.

۲- روش تحمیل به نفس

تفاوت این روش با تلقین به نفس در آن است که در تلقین، لزوماً باطن انسان گریزنده و بی‌رغبت نیست، اما در این روش، چنین فرضی ملحوظ است. هنگامی که علی‌رغم گریز و کراهت باطن، اعضا و جوارح به انجام عملی وادار شوند، روش تحمیل به نفس مورد استفاده قرار گرفته است.

^{۴۸}. همان، باب البغی.

^{۴۹}. همان، کتاب العشره، باب الدعابه و الضحک.

^{۵۰}. کافی، کتاب الایمان و الفکر، باب التواضع.

روش تحمیل به نفس، محدود به حدود معینی است. نخستین حد، آن است که این روش در حیطه‌ی «عمل» به کار می‌آید نه در قلمرو «ایمان».

هنگامی که ایمان در دل «داخل» شد، باید آن را در دل «ثابت»^{۵۱} کرد و در این‌جا است که باید بر خویش بار گذاشت: بار عمل.

حدّ دیگر آن است که تحمیل نباید چنان باشد که مایه‌ی اعراض دل شود. اگر کسی باری بیش از حدّ بر خود تحمیل کند، خود را در معرض آن می‌نهد که یکباره پشت کند و همه چیز را واگذارد.

امام صادق (ع) فرموده‌اند: «لا تکرهوا الی انفسکم العباد».

جهاد و روزه دو نمونه‌ی برجسته از موارد به کارگیری این روش است.

«اذا هبت امرأ فقع فیه»^{۵۲}

مبنای دوم: تاثیر باطن بر ظاهر

اگر تغییری در باطن آدمی رخ دهد، بر ظاهر نمودار خواهد شد و اگر ظاهر به خود تغییر نپذیرد باید تأویل آن را در باطن جست.

و اذا سمعوا ما نزل الی الرسول تری اعینهم فیض من الدمع ممّا عرفوا من الحق.^{۵۳}

فلولا اذ جاءهم بأسنا تضرّعوا و لکن قست قلوبهم.^{۵۴}

اصل ۲: تحوّل باطن

گاه ما در کوشش‌های تربیتی خود، گرفتار نوعی ظاهرینی می‌شویم، به نحوی که سعی خود را یکسره مصروف دفع ظواهر ناپسند در فرد می‌کنیم. اصل «تحوّل باطن» بیانگر آن است که در تربیت باید به فکر تحوّل درونی بود.

هم ظاهر و هم باطن هر دو باید در کار باشند. نه تغییر ظاهر و نه تحوّل باطن، هیچ یک به تنهایی راه به جایی نخواهد برد.

و ذروا ظاهر الاثم و باطنه.^{۵۵}

روش‌های تربیتی

۱- روش اعطای بینش

ایجاد دگرگونی در تلقی افراد، از جمله لوازم قطعی تغییر رفتارها و اعمال آنها است، زیرا نوع تلقی و به عبارت دیگر نحوه‌ی ارزیابی امور، یکی از مبانی مؤثر در نوع رفتارها و اعمال است. بینش نوعی آگاهی عمیق و گسترده

است و از این‌رو آدمی را با واقعیت موردنظر کاملاً در می‌پیوندد.

^{۵۱} ... کتب فی قلوبهم الایمان: ایمان را در دل‌های آنان ثبت کرد. / مجادله: ۲۲.

^{۵۲} . الحیاه، ج ۱، ص ۲۷۶.

^{۵۳} . مائده: ۸۳.

^{۵۴} . انعام: ۴۳.

^{۵۵} . انعام: ۱۲۰.

الف - بینش در مورد نظام هستی: مبدأ هستی، وجودی متعال است (خدا) و ویژگی‌های نظام هستی در ارتباط با او قابل طرح است. سه ویژگی اساسی نظام هستی عبارت است از: «شهادت»، «احاطه» و «افاضه».

اساس هستی، شهادت و حضور است و غیب و غیبت در آن راه ندارد. هنگامی می‌توان از غیب سخن گفت که پای اعتبار گشوده شود؛ به اعتبار زمان حال، زمان گذشته غیب و به اعتبار نگاه انسان، خدا غیب است.

نظام «محیط و محاطی» در هستی، احاطه از دو حیث مورد نظر است: از حیث علم و از حیث قدرت. خداوند، محیط بر موجودات هستی و آن‌ها محاط خدایند.

چنان‌که در مورد شهادت گفته شد، احاطه نیز مرتبه‌ای است. در فراترین مرتبه، خدا محیط و مادون او محاطاند، اما در مراتب پایین‌تر، آنان که نسبت به خدا محاط بودند، نسبت به فرودست محیط‌اند.

ویژگی سوم «افاضه» است. دامنه‌ی هستی، سفره‌ی گسترده و گران‌بار رحمانیت خدا است و هیچ کس از عطای او محروم نیست.^{۵۶} اساس در جهان «عطا» است و اگر جایی «امساک» رخ کند، تأویل آن را نه در دهنده، بلکه در گیرنده باید جست‌وجو کرد.

نمونه‌ی اول - در سوره‌ی بقره، آیات ۲۶۱-۲۷۴ سخن از انفاق است. کسی که هنوز با بینش شاهد و مشهودی همراه نشده است. به انفاق پنهانی تمایل نشان نمی‌دهد.

نمونه‌ی دوم - در سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۵۴ قرآن می‌آموزد که نظام احاطی عالم را نیک ببینند که «ان الامر کله لله» و بیاموزند که تقدیرات خداوند قدیر است که اثر می‌آفریند و اگر آنان در خانه‌هایشان نیز می‌نشستند، کسانی که قتل بر آنان نوشته شده بود.

نمونه‌ی سوم - در سوره‌ی فجر، آیه‌ی ۱۵، اگر آموختیم که هستی سفره‌ی گسترده و گران‌بار رحمانیت خدا است و داشتن دیگری ملازمتی با نداشتن من ندارد، با چنین بینشی، رفتارهای ناشی از حسادت، بخل و حرص جای رستن نمی‌یابند و هر که، هر چه بکوشد، فراچنگ خواهد آورد (اگر خدا بخواهد).

ب - بینش در مورد دنیا: دنیا سرای الم و امل است.

دنیا سرای الم است، از آن‌رو که آن را با بلا در پیچیده‌اند.^{۵۷}

پس بلا را از دنیا نمی‌تواند برکند؛ بود و نبود بلا را نمی‌توان برگزید، اما نوع آن را می‌توان. پس یا باید خود را آماده کرد و به استقبال آن رفت یا به غافلگیری با آن تن سپرد، در حالی که آمادگی، صبر می‌زاید و غافلگیری، وحشت.

نیمه‌ی دیگر رخسار دنیا، امل است و این از آن‌رو است که خداوند دنیا را زینت‌کده‌ای ساخته و زمین، کانون حیات دنیا را با زینت‌ها آراسته است.^{۵۸} حیات دنیا با چنین خصیصه‌ای، امیدها و آرزوها را بر می‌انگیزد و در

^{۵۶} . کلا نمد هولاء و هولاء من عطاء ربک و ما کان عطاء ربک محظوراً/ اسراء: ۲۰.

^{۵۷} . دار بالبلاء محفوظه/ نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۲۶.

^{۵۸} . انا جعلنا ما علی الارض زینة لها/ کهف: ۷.

وسعت این آرزوهای بلند و طولانی، چهره‌ای فربه از خویش به دست می‌دهد. قرآن می‌آموزد که دنیا، خود چهره‌ای نزار و استخوانی دارد «قل متاع الدنيا قليل»^{۵۹} و آنچه آن را فربه می‌سازد آرزوهای آدمی است.

ج - بینش در مورد حقیقت انسان: گمان درست درباره‌ی خویش داشتن با حالات، اعمال و رفتارهای مطلوب تناسب دارد و زمینه‌ی مؤثری برای ظهور آن‌ها است.

انسان موجودی خودکفا نیست، بلکه همواره «محتاج» است؛ محتاج آن که با توسل به چیزی بیرون از خود، آتش احتیاج را در خود فرو نشاند.

یک سلطان که با نظر به تخت و لشکر و خدم و حشم، خود را به راستی قدر قدرت می‌بیند، همان گونه مختال است که کودکی با برداشتن و پرتاب کردن تکه سنگی، خود را پهلوانی شکست‌ناپذیر می‌انگارد. ماهیت این خویشتن و همی همواره ثابت است، اما انگیزه‌های آن گام خدم و حشم است، گاه پرتاب تکه سنگ، گاه علم، گاه جمال و ... با ظهور خویشتن و همی، آدمی «احتیاج» دیرینه‌اش را از یاد می‌برد و «عندیت»^{۶۰} قارونی و «انانیت»^{۶۱} فرعونی در او نمودار می‌شود.

این بینش، انسان را بصیر می‌کند که اگر آنچه را بر دست و دل دارد در پیوند با خدا نبیند، جز این نیست که چشم بر متعلقاتش دوخته و آن‌ها را به جای خویش گرفته است.

بر این اساس، هرگاه انسان، احساس بی‌نیازی (استغناء) یا احساس نیازمندی کند اما به غیر خدا، در هر دو حال از حقیقت خویش بازمانده.

د - بینش در مورد تاریخ انسان

خداوند چنین خواسته است که حق و باطل در هم آویزند و از این، گریزی نیست. زاویه‌ی دیگر این بینش تاریخی آن است که جبهه‌ی حق، بی‌تردید، غالب خواهد شد. در افتادن حق و باطل از آن رو حتمیت یافته که انسان‌های مؤمن در تنوره‌ی آن به زبده‌ی و خلوص دست می‌یابند. با چنین بینشی است که در انسان مؤمن، ثبات قدم، صبر، جسارت و شجاعت در برابر باطل به ظهور می‌رسد.

ه - بینش در مورد مرگ و پس از مرگ

آنچه از اختیار آدمی بیرون است، اصل مرگ است؛ اما چگونه مردن در حیطه‌ی اختیار اوست (و لذا خدا به آن امر کرده است) و آنچه نوع مردن را رقم می‌زند، نوع زیستن است.

هر کس می‌خواهد از ورطه‌ی مرگی عبث برهد، باید به زندگی‌اش معنا ببخشد و هر کس می‌خواهد به زندگی‌اش معنا ببخشد، باید مرگ را نصب‌العین آن کند.

مرگ هم بر آمال و هم بر آلام که هر دو بی حدّ جلوه می‌کنند، حدّ می‌زند و آن‌ها را آن‌چنان که هستند کوچک نشان می‌دهد و تاب و طاقت آدمی را افزایش می‌دهد.

جهان پس از مرگ نیز با قوتی بی‌نظیر به تغییر آفرینی در رفتار انسان، بر می‌خیزد.

^{۵۹} . نسا: ۷۷. بگو کالای دنیا اندک مایه است.

^{۶۰} . قال انما اوتيته على علم عندى / قصص: ۷۸.

^{۶۱} . فقال انا ربكم الاعلى / نازعات: ۲۴.

«خوف و رجا» دو میزان‌اند که بر بینش اخروی مترتب هستند و تعادل و توازنی مطلوب در حرکت انسان پدید می‌آورند.

۲- روش دعوت به ایمان

ایمان به معنی باور و اعتقادی است که به طور عمیق در وجود انسان رسوخ می‌یابد. ویژگی دیگر ایمان آن است که فعلی ارادی و اختیاری است. دلیل این سخن آن است که خداوند، مردم را به ایمان دعوت کرده است.

ایمان بر بستر بینش‌ها و دانسته‌ها می‌روید. ایمان علاوه بر دانسته بودن، خواسته نیز هست و باید عزمی در آدمی سر بر آورد تا ایمان در قلب او نفوذ کند.

در دعوت به ایمان، بنا بر آن نیست که علم تازه‌ای به انسان عطا شود، بلکه انگیختن او به التزام نسبت به آنچه می‌داند مورد نظر است.

ایمان در یک مرحله به قلب «داخل»^{۶۲} و در مرحله‌ی دیگر در آن «ثابت»^{۶۳} می‌شود. در این روش، تنها مرحله‌ی اول مورد نظر است، یعنی عزم اولیه و اجمالی؛ در حالی که ثابت کردن ایمان در دل، به چیزی بیش از دعوت نیازمند است.

مبنای سوم: ظهور تدریجی شاکله

اعمال و رفتارها (ظاهر) و افکار و نیت‌ها (باطن) در تأثیر و تأثر «پیوسته و مستمر» خود، حاصلی به بار می‌آورند که به تدریج در اعماق درون نشست می‌کند و رفته رفته، با رسوب بیش‌تر سخت و دیرپا می‌شود و بدین گونه، لایه‌ای زیرین در باطن انسان شکل می‌گیرد:

کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون.^{۶۴}

با ظهور این سختی، شکل و طرحی در ضمیر انسان پدیدار می‌شود که در فرهنگ قرآن «شاکله» نام‌گذاری شده است (علمای اخلاق آن را «ملکه» و روان‌شناسان آن را «منش» character یا «شخصیت» personality می‌نامند). قرآن بر این مطلب دلالت دارد که چگونه ادراک، احساس و عمل آدمی، از شاکله‌ی او تولید می‌شود.

اصل ۳: مداومت و محافظت بر عمل

ویژگی‌های بارز شاکله، یکی استواری و پایداری آن و دیگر احاطه‌ی آن بر فکر، احساس، نیت و اراده و اعمال و رفتار آدمی بود.

مداومت، ناظر به کمیت و محافظت، ناظر به کیفیت عمل است؛ مداومت بر عمل، استمرار آن را نشان می‌دهد و محافظت بر عمل، مراقبت و مراعات شرایط و ضوابط آن را گوشزد می‌کند. مداومت و محافظت، در کنار هم،

^{۶۲} ... و لما یدخل الایمان فی قلوبکم... : و هنوز ایمان در دل‌هایتان داخل نشده است.../ حجرات: ۱۴.

^{۶۳} . اولئک کتب فی قلوبهم الایمان... : خداوند ایمان را در دل‌های آنان ثابت کرد./ مجادله: ۲۲.

^{۶۴} . مطففین: ۱۴.

تأمین‌کننده‌ی تأثیر و تأثر مستمر ظاهر و باطن است. مداومت بدون محافظت، سازنده‌ی عادات سطحی و خشک است و محافظت بدون مداومت، اصلاً سازنده نیست؛ چه، «حالی» است که هر چند بسیار متعالی باشد، زایل خواهد شد.

... أَلَا الْمَصْلُحِينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ... وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يَحْفَظُونَ.^{۶۵}

روش‌های تربیتی

۱- روش فریضه‌سازی

فریضه امری است که به هر حال باید انجام پذیرد و انجام پذیرفتن آن، بسته به فراهم آوردن شرایطی است که در مورد آن خواسته شده است. این دو جنبه، یعنی «الزامی بودن» حکم و «رعایت شرایط» معینی که برای آن قرار داده شده، مداومت و محافظت را میسر می‌سازد.

هرگاه دستورالعمل‌های اساسی و مهم اخلاقی و تربیتی برای خود یا برای دیگری به عنوان فریضه در نظر گرفته شود، در این صورت فریضه جنبه‌ی اخلاقی و تربیتی خواهد داشت.

۲- روش محاسبه‌ی نفس

محاسبه‌ی نفس عبارت از ارزیابی اعمال و نیت‌های پنهان در آن‌ها است. در محاسبه‌ی خویش، یکی از ملاک‌ها آن است که اعمال، مبتنی بر تقوا و انگیزه‌ی تقرّب به خدا باشد. ملاک دیگر، دوام عمل و نیل آن به غایت است. در محاسبه‌ی خویش، اعمالی را می‌توان به حساب آورد که پایان گرفته باشد، نه این که آغاز شده باشد. «ملاک العمل خواتیمه»^{۶۶} هرگاه کسی حرف‌ها و کارهای خوب خود را اندک و حرف‌ها و کارهای ناصواب خود را بسیار ببیند، همواره انگیزه‌ی استمرار بر عمل و پرهیز از خطا را در خود خواهد یافت. این‌ها میزان‌های محاسبه‌اند.

مبنای چهارم: تاثیر شرایط بر انسان

فرازهای مختلف زمانی و موقعیت‌های گوناگون مکانی، ممکن است منشأ آثار متفاوتی بر انسان باشند. گذشته از شرایط زمانی و مکانی، شرایط اجتماعی و پیوندهای آدمیان با هم نیز زمینه‌ی تأثیرپذیری‌های عمیقی را فراهم می‌آورد و در مقایسه، بی‌تردید شرایط اجتماعی، از قوّت و قدرت چشمگیرتری برخوردار است.

^{۶۵}. معارج: ۲۳-۳۴.

^{۶۶}. الاختصاص، به نقل از الحیاء، ج ۱، ص ۲۸۱.

اصل ۴: اصلاح شرایط

انسان هم از حیث ظاهر و هم باطن خویش تحت تأثیر شرایط قرار دارد. برای زدودن پاره‌ای از حالات و رفتارهای نامطلوب و نیز برای ایجاد حالات و رفتارهای مطلوب در انسان، باید به دستکاری شرایط محیطی او پرداخت. ایجاد تغییری در موقعیت فرد یا موقعیت جمع، آثار تغییر رفتار و افکار و ارزش‌ها را به تدریج آشکار می‌سازد. روش‌های تربیتی

۱- روش زمینه‌سازی

انتخاب و تنظیم مناسب زمینه‌ها و شرایط، به مثابه‌ی عامل «تسهیل‌کننده» ای است که امکان شکل‌گیری‌ها و شکل‌دهی‌های مطلوب را بالا می‌برد. زمینه‌سازی، دو وجه دارد: یکی ناظر به فراهم آوردن شرایط اولیه‌ای است که احتمال بروز رفتارها و حالات مطلوب را بالا می‌برد و دیگری ناظر به جلوگیری از شرایط اولیه‌ای که احتمال بروز رفتارها و حالات نامطلوب را افزایش می‌دهد.

۲- روش تغییر موقعیت

از آن‌جا که شرایط مختلف زمانی و مکانی و اجتماعی مبدأ تأثیرگذاری‌های متفاوتی بر انسان است، برای ایجاد حالات مطلوب در وی لازم است روابط او با شرایط مزبور را دچار تغییر سازیم. زمینه‌سازی، مبتنی بر امکانات بالقوه‌ی بلند دامنه در شرایط مختلف است؛ اما در روش حاضر، آنچه بیشتر مد نظر است، جنبه‌ی بالفعل موقعیت‌ها و تأثیرآفرینی آن‌ها است.

باید روابط عادی افراد با شرایط مختلف زمانی را دچار تغییر ساخت و به تناسب، توجه آن‌ها را به موقعیت‌های ویژه‌ی زمانی معطوف ساخت، زیرا میزان نموّ حالات آدمی در این گونه موقعیت‌ها چشمگیرتر است. این نکته نه فقط به تأثیرات برخاسته از طبع زمان‌های مختلف، بلکه به خواصّی که به سبب مقارنت زمانی با حادثه یا واقعه‌ای به ظهور می‌رسد نیز، قابل تعمیم است.

در مورد شرایط مکانی نیز چنین است، در این روش، نظر بر آن است که روابط فرد با موقعیت‌های مکانی دچار تغییر شود تا در معرض اندیشه‌ها، افکار و حالات خاصی قرار گیرد.

در شرایط مکانی نیز، علاوه بر آثار طبیعی مکان‌ها، مقارنت مکان‌ها با امور و وقایع، خود، مبدأ آثار ویژه‌ای است؛ لذا روش حاضر به این مکان‌ها نیز ناظر است.

در مورد تغییر شرایط اجتماعی و انسانی نیز، توجهات ویژه‌ای در شیوه‌های تربیتی اسلام دیده می‌شود. در رأس همه‌ی این توجهات، تأکید بر تشکیل جامعه و حکومت اسلامی و قرار گرفتن مجاری امور در دست عالمان، قابل توجه است. بدین ترتیب، باید روابط نامطلوب فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی دگرگون شود.

یکی دیگر از شیوه‌های مربوط به تغییر موقعیت اجتماعی، «أسوه‌سازی» است که به دلیل اهمیت خاص آن، جداگانه به بحث درباره‌ی آن می‌پردازیم.

۳- روش آسوه‌سازی

در این روش، مربی می‌کوشد نمونه‌ی رفتار و کردار مطلوب را عملاً در معرض دید متریبی قرار دهد و بدین‌گونه، موقعیت اجتماعی او را دگرگون کند تا او به پیروی پردازد و حالت نیکویی، مطابق با آن عمل نمونه، در خویش پدید آورد.

فرد در برخورد با کسی که اسوه‌ای در نزد او هست، باید با بصیرت و انتخابگری به مواجهه پردازد.

مبنای پنجم: مقاومت و تأثیرگذاری بر شرایط

تأثیرپذیری انسان از شرایط به معنای اضطراب او در برابر آن نیست، بلکه این امکان نیز در وی هست که در قبال فشار شرایط ایستادگی کند و رنگ نپذیرد، یا در حدی فراتر، بر شرایط (اجتماعی) تأثیر نیز بگذارد.

اصل ۵: مسؤولیت

انسان می‌تواند از تأثیرپذیری در رابطه به موقعیت و عوامل محیطی طفره رود و حتی منشأ تأثیرگذاری و جهت‌دهی قرار گیرد.

از آن‌جا که همواره نمی‌توانیم به مقتضای اصل «اصلاح شرایط»، محیط و موقعیت را آن‌چنان که مایلیم دگرگون سازیم، اهمیت و ضرورت اصل «مسؤولیت» آشکار می‌شود.

باید مقاومت فرد را در قبال شرایط افزایش داد و او را چنان گرداند که به جای پیروی از فشارهای بیرونی، از الزام‌های درونی تبعیت کند.

ذکر دو نکته در این‌جا لازم است: یکی آن‌که الزام‌های درونی همیشه سایه و پس مانده‌ی الزام‌های بیرونی نیستند، بلکه چنان‌که گفتیم این دو گونه الزام تفاوت ماهوی با هم دارند؛ و دیگر آن‌که الزام‌های درونی و بیرونی، گاه با هم قابل جمع‌اند.

لازم است فرد در قبال این بایدها و نبایدها، با الزامی نشأت یافته از درون به عمل پردازد و در برابر آن‌ها احساس مسؤولیت داشته باشد.

روش‌های تربیتی

۱- روش مواجهه با نتایج اعمال

باید به نشان دادن پیامدهای عمل فرد اکتفا کرد. در این شیوه، آنچه فرد را به انجام عمل مطلوب می‌انگیزد و از مبادرت به خطا مصون می‌دارد، همان حبّ ذات است (مقصود آن نیست که امر و نهی، هیچ‌جایی در نظام تربیتی ندارد، بلکه در حیطه‌ی این روش، امر و نهی جای نمی‌گیرد).

مواجهه‌ی فرد با نتایج اعمالش در دو رتبه است: یکی در رتبه‌ی «دریافتن» و دیگری در رتبه‌ی «دیدن». در رتبه‌ی نخست، ما فرد را نسبت به پیامدها آگاه می‌کنیم و در رتبه‌ی دیگر، او را وا می‌گذاریم تا با نتایج اعمال، روبه‌رو شود.

چشانندن نتیجه‌ی عمل به عامل، یک روش تربیتی است، زیرا موجب آن می‌شود که انسان، امکان بازگشت از خطا را بیابد:

ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون.^{۶۷}

۲- روش تحریک ایمان

قوه‌ی محرکه که در روش پیشین، ناشی از نوعی حبّ ذات و خودخواهی بسیط و ابتدایی است. اما در روش حاضر، قوه‌ی محرکه، ایمان به خدا است و آن مستلزم فراتر رفتن از خودخواهی بسیط اولیه است. از این رو گستره‌ی بهره‌وری از این روش، محدود به کسانی است که ایمان به دل آنان راه یافته باشد. با تکیه بر خودخواهی اولیه می‌توان به ایمان فراخواند و وقتی که ایمان حاصل شد، با تکیه بر آن، می‌توان به تکالیف فراخواند.

۳- روش ابتلا

مراد آن است که فرد بتواند علی‌رغم فشار و اقتضای شرایط، خود مبدأ نحوه‌ی حرکت و شکل‌گیری خویشتن قرار گیرد.

خداوند انسان‌ها را دو گونه دچار بلا می‌گرداند: با تنگدستی و با غنا، با دشواری و با راحتی.

تعبیر «بلاء حسناً»^{۶۸} که در قرآن آمده، به گونه‌ی دوّم ابتلا ناظر است. از دو گونه ابتلا نوع دوّم سخت‌تر است. روش تربیتی ابتلا، تنها برای آن نیست که فرد آزموده شود و بد و خوب یا ضعف و قوت او معلوم گردد، بلکه اثر مهم آن این است که فرد را زبده می‌کند، آلودگی‌ها و ناخالصی‌ها را از او می‌زداید و مایه‌ی جلا و درخشش وجود او می‌شود.

آنچه از طریق به کار بستن این روش به دست می‌آید، تنها اختصاص به خود آن دارد، هر چند نمی‌توان بدون یاری گرفتن از روش‌های دیگر، کار این روش را نیز به پایان برد.

براساس روش ابتلا، مربّی باید متربّی را در کام عمل بیفکند تا او خود، پستی‌ها و بلندی‌ها را زیر پا بگیرد و با خوشی‌ها و ناخوشی‌ها درآویزد و در هر یک، توان‌های معینی را در خویش پدید آورد.

و اذ ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فاتمهن...^{۶۹}

مبنای ششم: جذب‌به‌ی حُسن و احسان

هر چه در آدمی سرور برانگیزد و در وی رغبتی به جای گذارد، واجد «حُسن» است^{۷۰} (یا فی الواقع دارای حسن نیست، اما در نظر انسان چنین جلوه می‌کند. در این گونه موارد هوای نفس دخیل است). حُسن گاه از طریق حسّ

^{۶۷}. روم: ۴۱.

^{۶۸}. انفال: ۱۷۰.

^{۶۹}. بقره: ۱۲۴.

^{۷۰}. مفردات.

دریافت می‌شود و گاه از غیر طریق حس؛ و از این رو به اعتبار نخست، به معنای «زیبایی» و به اعتبار دوم به معنای «خوبی» خواهد بود.

احسان به معنای آن است که چیزی را به نحوی قرار دهند که دارای حسن باشد. احسان نیز همچون زیبایی بر انسان مؤثر است و در وی قدرشناسی و تواضع بر می‌انگیزد.

اصل ۶: آراستگی

اصل آراستگی بیانگر آن است که در جریان تربیت، باید صورت آنچه را عرضه می‌شود نیک آراست تا رغبت‌ها نیز برانگیخته شود.

روابط میان مربی و متربی و آنچه در این ارتباط عرضه می‌شود، باید با وضعیتی زیبا و آراسته پرداخت شود.

روش‌های تربیتی

۱- روش آراستن ظاهر

مربی در برقرار کردن ارتباط تربیتی باید به آراستگی ظاهر بپردازد تا از عوامل ظاهری نفرت و گریز نیز تهی باشد. آراستگی ظاهر در مورد خود متربی نیز صادق است. ظاهر آراسته‌ی آدمی، صفا و آراستگی باطنی را در پی می‌آورد. این جنبه با اصل تأثیر ظاهر بر باطن و روش‌های آن تلاقی دارد.

۲- روش تزیین کلام

مربی نباید در عرضه‌ی معانی خویش، هر واژه‌ای را که زودتر از واژه‌های دیگر به ذهنش دوید به کار گیرد، بلکه باید در پی خلق تعبیرهای بلند باشد.

اصل ۷: فضل

«فضل» رابطه‌ای مبتنی بر عدم موازنه است؛ عدم موازنه‌ای فراتر از عدل.

به مقتضای اصل فضل، باید در برابر هرگونه تحرک مطلوب و مثبت فرد، اعم از ریز و درشت، پاسخی نشان داد؛ اما نسبت به تحرک‌های نامطلوب و منفی، تنها باید در پاره‌ای از موارد، عکس‌العمل نشان داد.

لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت.^{۷۱}

روش‌های تربیتی

۱- روش مبالغه در عفو (ابتدایی)

لازم است مربی ابتدا به عفو کند و حتی در این عفو مبالغه ورزد. ابتدا کردن به عفو بدین معنا است که مربی خود اقدام به عفو کند، نه این که عفو او در برابر اعتدال متربی باشد.

۲- روش توبه

^{۷۱}. بقره: ۲۸۶.

این روش ایجاب می‌کند که مرّبی، خود به استقبال خطاکار برود (توبه‌ی اوّل) و به او که پشت کرده، رو کند (صل من قطعک). او را متوجّه خطایش کرد و جهات مختلف و آثار و تبعات آن را روشن ساخت، به نحوی که مایه‌ی بازگشت از خطا در وجود او ریشه بدواند و چنین است که توبه‌ی مرّبی توبه‌ساز است. هنگامی که توبه‌ی اوّل کارگر افتاد و آثار بازگشت از خطا دیده شد، باید توبه‌ی دوّم، بی‌وقفه آشکار شود. مرّبی باید در توبه‌ی دوّم، شتابگر و چون خدا سریع‌الرضا باشد.

۳- روش تبشیر

تریت، مستلزم تن دادن به تکالیف است و این امر، فی نفسه، زایل‌کننده‌ی رغبت است. این تلخی را باید به طریقی کاست تا قبول تکالیف میسرتر شود. یکی از روش‌هایی که به این کار می‌آید، روش تبشیر است. تبشیر به معنای بشارت دادن به عطایایی است که پس از به دوش گرفتن تکالیف به فرد ارزانی خواهد شد و مظهری از فضل و رحمت است. بشارت در وجود آدمی امید می‌آفریند و با کشش این امید، او را آماده‌ی قبول زحمت می‌گرداند. باید بشارت‌ها را چنان گسترده به کار گرفت که هر کسی را در هر مرتبه‌ای در بر گیرد. خداوند برای همه کس از «رضوان» سخن نمی‌گوید؛ برخی را نیز با وعده‌ی خوراکی‌های لذیذ^{۷۲} و پوشیدنی‌های زیبا و خیره‌کننده^{۷۳} و تفرّج‌گاه‌های روح‌نواز^{۷۴} و نظیر آن امیدوار می‌کند.

تبشیر پیش از عمل یا همراه عمل و تشویق پس از عمل ظهور می‌کند. از این رو تبشیر، ناظر به آینده و تشویق متوجّه گذشته است. تشویق، سریع‌التأثیرتر از تبشیر است؛ اما از سوی دیگر، کسی که پذیرش تبشیر را دارد از پختگی ویژه‌ای برخوردار است. لذا هر گاه فرد در سنین پایین باشد، باید دامنه‌ی تبشیر برای او کوتاه‌تر باشد.

۴- روش مبالغه در پاداش

لازم است که پاداش از حدّ عدالت در گذرد و مظهر «فضل» و «رحمت» باشد. و من یقترف حسنه نزد له فیها حسناً.^{۷۵}

مبنای هفتم: تطوّر وسع آدمی

آدمیان در این ویژگی مشترک‌اند که هیچ‌یک چون دیگری نیست و هر کس در پایه و جایگاه معینی قرار گرفته و از ویژگی‌های درونی و بیرونی خاصی برخوردار است و توانایی‌ها و امکانات ویژه‌ای دارد. تمایزها و تفاوت‌های میان آدمیان، ناظر به «وسع»‌های مختلف آنان است. وسع به معنای تاب و طاقت است؛ هم طاقت فهم و هم طاقت عمل.

^{۷۲} . و فاکهه ممّا یتخیرون و لحم طیر ممّا یشتهون: و میوه‌هایی که دلخواه آن‌ها است و خوراک پرنده از آن نوع که میل داشته باشند برایشان فراهم است. / واقعه: ۲۱-۲۲.

^{۷۳} . و یلسون ثیاباً خضراً من سندس و استبرق/ کهف: ۳۱.

^{۷۴} . و انّ المتقین فی جنّات و عیون: انسان‌های باتقوا در باغ‌ها و چشمه‌سارها مأوی دارند/ حجر: ۴۵.

^{۷۵} . شوری: ۲۳. میزان این ازدیاد در سوره‌ی انعام ده برابر ذکر شده است: من جاء بالحسنه فله عشر امثالها/ انعام: ۱۶۰.

وسع یک فرد، در عین حال که معین است و خاص او است، اما خود دارای فراز و نشیب‌های مختلفی است. مجموعه‌ی این تطورات، وسع فرد را نشان می‌دهد.

قد خلقکم اطواراً^{۷۶}

الله الذی خلقکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوه ثم جعل من بعد قوه ضعفاً و شیبه یخلق ما یشاء و هو العلیم القدیر.^{۷۷}

دوران ضعف نخست (طفولیت)

در اصطلاح قرآن، فرد از هنگام تولد تا بلوغ، «طفل» نامیده شده است.^{۷۸} ویژگی بارز این دوران، فعالیت و بازی است. انما الحیوه الدنیا و لعب و ...^{۷۹}. این دوران را می‌توان به مراحل تقسیم کرد: الف - مرحله‌ی فعالیت: این مرحله شامل هفت سال اول زندگی است. دو سال اول از این هفت سال به شیرخوارگی می‌گذرد.

ب - مرحله‌ی حصول قابلیت تعلیم و تأدیب: از هفت سالگی، ویژگی تازه‌ای در کودک به ظهور می‌رسد و آن ویژگی «تکلیف‌پذیری» است و کودک به سبب آن، قابلیت پذیرش تکلیف تعلیمی و تأدیبی را می‌یابد. دیگر از ویژگی‌های مهم این مرحله به ظهور رسیدن قابلیت کافی برای شناخت تمایزهای جنسی میان دو جنس و راه بردن به مسأله‌ی هویت جنسی خود و دیگران است.

دوران قوت (بلوغ و اوج بلوغ، اعتدال و اعتلا)

پس از طفولیت، دوران دیگری فرا می‌رسد که آن را دوران قوت نامیدیم. این دوران نیز مراحل به شرح زیر دارد: الف - مرحله‌ی بلوغ و اوج بلوغ: از پایان مرحله‌ی نهایی دوران گذشته (حدود ده سالگی)، زمینه‌هایی در فرد فراهم می‌شود که سرانجام به بلوغ جنسی یا بلوغ نکاح ختم می‌شود. علاوه بر بلوغ جنسی، از بلوغ دیگری نیز سخن رفته که با عنوان «بلوغ اشد» (اوج بلوغ) از آن یاد شده است. در ضمن این دهه و در طی این دو مرحله از بلوغ، فرد به قابلیت کافی فکری و اجتماعی نایل می‌شود. دلیل این گونه‌ی قابلیت، به ترتیب، یکی دستور خداوند به ناپیروی از کج‌اندیشی والدین و دیگری حصول رشد است که در این جا به آن‌ها اشاره می‌کنیم: رشد و بلوغ اشد با هم ملازمه دارند (و در اواخر دهه‌ی دوم زندگی رخ می‌نمایند). این را می‌توان از مقایسه‌ی دو آیه‌ی زیر دریافت:

وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان انستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم.^{۸۰}

^{۷۶}. نوح: ۱۴.

^{۷۷}. روم: ۵۴.

^{۷۸}. ... او الطفل الذین لم یظهوروا علی عورات النساء: یا اطفالی که هنوز به بلوغ نرسیده‌اند. / نور: ۳۱.

^{۷۹}. محمد: ۳۶.

^{۸۰}. نساء: ۶.

و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینہ و کان تحتہ کنز لهما و کان ابوہما صالحاً فأراد ربک ان یبلغا اشدہما و یتخرجا کنزہما...^{۸۱}

ب - مرحله‌ی اعتدال: مرحله‌ی دوم دوران قوت «استوا» نامیده شده است و آن پس از اوج بلوغ ظهور می‌کند: و لمّا بلغ اشدہ و استوی آتیناہ حکماً و علماً.^{۸۲}

در این مرحله، فرد در پایان نوسانات و هیجانات بلوغ قرار گرفته و در آغاز راهی است که در آن ثبات و استواری در زندگی او ظهور می‌کند و لازمه‌ی آن دست یافتن به نوعی استقرار در حالات عاطفی، فکری و اجتماعی است. از آن جا که حالت استوا عموماً پس از بلوغ اشد آشکار می‌شود، موطن آن دهه‌ی سوم از زندگی انسان است.

ج - مرحله‌ی اعتدال: با حصول اعتدال و توازن در وجود آدمی، کشمکش‌های تند درونی تحت هماهنگی و مهار در می‌آیند و به این ترتیب، زمینه‌ی مناسب برای تفکرات و تصمیم‌گیری‌های عاقلانه‌تر فراهم می‌آید. از حیث سنی، این مرحله از پایان یا اواخر دهه‌ی سوم زندگی آغاز می‌شود، اما موطن اصلی آن دهه‌ی چهارم و اوج آن، چهل سالگی است.

دوران ضعف نهایی (سالخوردگی و کهنسالی)

انسان با گام گذاشتن به دهه‌ی پنجم زندگی، به تدریج، دورانی از ضعف را آغاز می‌کند. این ضعف، نخست ضعف بدنی است، اما در نهایت به ضعف مشاعر و اختلال در علم و ادراک می‌انجامد.

الف - مرحله‌ی سالخوردگی: آغاز این مرحله حدود دهه‌ی پنجم و پایان آن عموماً حدود دهه‌ی هشتم است. از حیث عقلی، مرحله‌ی حاضر، مرحله‌ی ثمردهی است.

ب - مرحله‌ی کهنسالی (ارذل العمر): این مرحله که عموماً از دهه‌ی هشتم زندگی به بعد است، با سستی و فرسودگی کامل همراه است.

در انتهای این مرحله، فرد به نازل‌ترین دامنه‌ی عمر (ارذل العمر) فرو می‌افتد و در وی ضعف مشاعر و اختلال ادراکی آشکار می‌شود.

و منکم من یردّ الی ارذل العمر لکیلا یعلم بعد علم شیئاً^{۸۳}.

اصل ۸: عدل

اصل عدل، بیانگر آن است که نمی‌توان رابطه‌ی تربیتی با افراد مختلف یا با فردی در مراحل مختلف زندگی‌اش را یکسان در نظر گرفت، بلکه باید این رابطه به صورت موازنه تنظیم شود.

«راه» در عین حال که واحد است، باریکه راه‌های مختلفی در دل خود دارد که هر یک ویژگی‌هایی دارد. کلمات عمده عبارت‌اند از: دین (صراط)، شریعت (ملت) و سبیل. «دین» راه اصلی است و تنها یکی است و آن قانون عمومی الهی است که برای تمام امت‌ها یکسان مطرح است.

^{۸۱}. کهف: ۸۲.

^{۸۲}. قصص: ۱۴.

^{۸۳}. نحل: ۷۰.

«شریعت» معنایی اخصّ و محدودتر از دین دارد. پس شریعت نوح، شریعت ابراهیم، شریعت موسی، عیسی و محمد (ص) از این لحاظ با هم متفاوت‌اند و هر یک به تناسب استعدادهای متنوع امت‌ها به میان آمده‌اند. پس در عین حال که راه اصلی و «دین» یکی است، با توجه به ظرفیت‌های مختلف «امت‌ها» شریعت‌ها در نظر گرفته می‌شوند و با توجه به ظرفیت‌ها و راه‌های مختلف هدایت یافتن «افراد»، «سبیل»ها مطمح نظر قرار می‌گیرند. دو اصل فضل و عدل، مکمل یکدیگرند.

روش‌های تربیتی

۱- روش تکلیف به قدر وسع

مرئی در مواجهه با متربی، باید چیزی بگوید که در طاقت فهمی او باشد و چیزی بخواهد که در طاقت عملی او باشد.

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان حدود عمومی توانایی‌های افراد در مراحل مختلف زندگی را در نظر گرفت. البته در مورد هر فرد معین باید به ویژگی‌ها و اختصاصات وی راه یافت و آن‌ها را مدّ نظر قرار داد. از ۲ تا ۷ سالگی نباید انتظار داشت که کودک تکلیف‌پذیر باشد، البته در خلال این پنج سال، می‌توان کودک را با بسیاری از آداب و اطلاعات آشنا کرد.

از ۷ سالگی می‌توان انتظار داشت که کودک از حیث تعلیم و تأدیب، قابل تکلیف و در برابر تکالیف، قابل مؤاخذه باشد. در حدود ۱۰ سالگی می‌توان انتظار داشت که کودک، وظایف جنسی مربوط به خویش را بفهمد و مراعات کند. در حدود بلوغ جنسی می‌توان انتظار داشت که نوجوان، وظایف جنسی مربوط به بلوغ را بفهمد و مراعات کند و نیز می‌توان انتظار داشت که استقلال فکری نشان دهد و نظام فکری خویش را درباره‌ی مسائل جهان، جامعه و انسان پی‌ریزی کند. در حدود بلوغ اشدّ (اواخر دهه‌ی دوم) می‌توان انتظار داشت که نوجوان از رشد و کفایت اجتماعی و اقتصادی برخوردار شود و همزمان، آماده‌ی تشکیل زندگی و انتخاب همسر گردد.

در دهه‌ی سوم زندگی می‌توان انتظار داشت که جوان از اعتدال چشمگیر هیجانی و فکری برخوردار باشد. در دهه‌ی چهارم زندگی می‌توان انتظار داشت که فرد به پختگی عقلی دست یابد و اهل تأمل باشد و در اندیشه، جوانب مختلف افکار را جست و جو کند. حاصل پختگی عقلی، هدایت به مقصود و مصون ماندن از ضلالت است و این حاصل در هر قلمروی به تناسب مطرح است.

بعد از چهل سالگی می‌توان انتظار داشت که فرد (در زمینه‌ای) مجرب باشد، به نحوی که بتواند چون ولیّ مرشدی، دیگران را تحت راهنمایی و هدایت خود قرار دهد.

۲- روش انذار

انذار به معنای آگاهاندن کسی نسبت به امری است که در آینده رخ می‌نماید و مایه‌ی زجر و عذاب او خواهد بود. باید آگاهی و تعمّد فرد در خطاکاری بدان پایه باشد که بدون پشت سر گذاشتن جنگی درونی بر این که «این کنم یا آن کنم» مبادرت به خطا نکند.

بر اساس روش انداز، باید مرتبی با آگاهی مناسبی که از اعمال مترتبی و آثار مترتب بر آن دارد، او را نسبت به عواقب اعمال نامطلوبش آگاه کند و وی را از آن بر حذر دارد.

۳- روش مجازات به قدر خطا

طبق این روش، مجازات و میزان و نحوه‌ی آن، باید تابع خطای مترتبی باشد و عوامل دیگری چون وضع و حال مرتبی در حین مجازات، آن را تحت تأثیر قرار ندهد.

خطای فرد، تنها محدود به آن چه از او سر زده نیست، بلکه آثار خطای او بر روی دیگران نیز جزئی از خطای او محسوب می‌شود. (لیحملوا اوزارهم کامله یوم القیامه و من اوزار الذین یضلونهم بغیر علم)^{۸۴}.

احتساب آثار اجتماعی خطا و دخالت دادن آن در مجازات، به یقین بار مجازات را سنگین خواهد کرد و چه بسا این سنگینی، از حدّ طاقت فرد نیز در گذرد. معیار «حدّ طاقت» در تکلیف مطرح است نه در تنبیه. از این رو می‌خوانیم:

لا یكلف الله نفسا آلا وسعها ... ربنا و لاتحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لاتحملنا ما لا طاقه لنا به...^{۸۵}

مرتبی باید به این نکات توجه کند:

- مجازات به «عمل خطا» تعلق می‌گیرد نه به «نیت خطا».
- هنگامی که عمل خطا سر می‌زند، نخست باید به بازبینی آن پرداخت و سهوی یا عمدی بودن آن را معین کرد.
- خطای سهوی مجازات نخواهد داشت.
- باید آثار و تباهی‌هایی را که خطا به بار آورده است، معین کرد و جبران آن‌ها را از فرد خواست.

مبنای هشتم: کرامت

کرامت، بزرگواری است و بزرگواری، حاصل بهره‌وری معین یک موجود است، بی آن که پای مقایسه با غیر در آن گشوده شود و هر گاه چنین شد، آن را فضیلت گویند نه کرامت. خداوند آدمی را از بهره‌های درونی ویژه‌ای - چون عقل - برخوردار ساخته و او را به سبب این بهره‌وری، کریم و بزرگواری داشته است.

و لقد کرّمنا بنی آدم...^{۸۶}

اصل ۹: عزّت

باید انسان مکرم را عزیز داشت و مایه‌های عزّت نفس او را فراهم آورد.

چون عزّت حاصل کرامت است، می‌توان گفت که عزّت نیز از جنس کرامت است؛ اما از آنجا که عزّت با برتر آمدن ملازم است، باید گفت که عزّت، کرامت مضاعف است.

^{۸۴}. نحل: ۲۵.

^{۸۵}. بقره: ۲۸۶.

^{۸۶}. اسراء: ۷۰.

تنها کسانی که برتر می‌آیند از عزت بهره‌ورند؛ یعنی آن‌ها که در پرتو عقل به تقوا و ایمان راه می‌یابند.^{۸۷} عزت، صفتی واقعی و وجودی است و هر گاه معیار آن (تقوا) موجود باشد، آن نیز موجود است؛ اما احساس عزت، لزوماً چنین نیست و لذا ممکن است حتی وهمی و پنداری باشد. هنگامی که می‌گوییم باید عزت نفس انسان را فراهم آورد، مقصود آن نیست که تنها احساس عزت درونی را در او به وجود آوریم، بلکه مراد آن است که باید احساس عزتی قرین با عزت واقعی نفس در او پدید آوریم. روش‌های تربیتی

۱- روش ابراز توانایی‌ها (نعمت‌ها)

از آن‌جا که احساس ذلت با عزت قابل جمع نیست، برای تأمین عزت در متربی باید احساس عزت را در او به وجود آورد تا مجالی برای تکوین احساس ذلت نماند. پس لازم است که امکان بروز توانایی‌های متربی را فراهم آوریم تا او باور کند که کارهایی از او ساخته است. آنچه مورد نیاز است این است که فرد بهره‌ای از «تقوا» بیابد تا از لغزیدن در ورطه‌ی خودبینی مصون بماند. آنچه در ما است اگر به چشم «توانایی خود» نگریسته شود، نوعی پیامد خواهد داشت و اگر به چشم «عطیه‌ی خدا» دیده شود، نوعی دیگر. در دامن نگاه اول «عجب» می‌پرورد و در دامن نگاه دوم «شکر».

... و اما بنعمته ربک فحدث.^{۸۸}

تحذیر نعمت، هم جنبه‌ی قولی دارد و هم جنبه‌ی فعلی.

تنها مانع مجاز، مانعی است که موجب مهار بی‌تقوایی می‌شود:

لا تفعل شیئاً من الخیر ریاءً و لا تدعه حیاء.^{۸۹}

نشناختن حدود توانایی‌های خویش و بیرون زدن از این حدود نیز آفت عزت است. مربی همان‌طور که امکان بروز توانایی‌های متربی را فراهم می‌آورد، باید او را نسبت به حدود و ثغور توانایی‌هایش بصیر کند و حرکت وی را در این چهارچوب هدایت کند.

۲- روش تغافل

بروز ضعف‌ها، شکستن عزت را در پی می‌آورد، پس اختفای آن‌ها طریقه‌ای برای حفظ عزت است.

تغافل به این معنا است که ما از امری، به واقع، مطلع می‌شویم و تظاهر به غفلت می‌کنیم.

اصل صحّت با نظر به این روش بدان معنا است که عمل فرد مسلمان درست و روا است و اگر احتمال نادرستی و ناروایی در آن رود، نباید به این‌گونه احتمال اعتنا کرد.

^{۸۷} و لله العزه و لرسوله و للمومنین / منافقون: ۸.

^{۸۸} ضحی: ۱۱.

^{۸۹} حدیث.

آنگاه که راه‌های توجیه مربّی سدّ شد و برای او یقین حاصل آمد که مترتبی خطا کرده است، زمان تغافل فرا می‌رسد. تغافل، هم در مواردی صادق است که فرد گمان می‌کند خطایش را مخفی داشته و هم در مواردی که خطا از پرده بیرون افتاده، اما فرد آن را با توجیه‌های نادرست فرو می‌پوشد.

حلّ و فصل مسائل فی مابین آدمیان، همچنان که محتاج زیرکی است، در گرو تغافل نیز هست: صلاح حال التعایش و التعاشر ملء مکيال ثلثاه فطنه و ثلثه تغافل.^{۹۰}

مبنای نهم: اندیشه‌ورزی

همه متفکرند و اگر گاه قومی به سبب نداشتن تفکر مورد نکوهش قرار گرفته‌اند، فی‌الواقع نه به سبب نداشتن تفکر، بلکه به علت «نداشتن تفکری معین» (از حیث عرصه یا جهت ویژه‌ی تفکر) نکوهیده شده‌اند.

اصل ۱۰: تعقل

آنچه مطلوب است، تفکر هدایت شده است و این معنا، همسنگ «تعقل» است. باید پویش فکری انسان را از لغزش‌گاه‌ها مصون داشت و آن را مساعدت نمود تا به حقیقت هستی (خدا و راه خدا) هدایت یابد.

قرآن می‌آموزد که «عقل» جز بر بستر «علم» نمی‌روید.

... و ما یعقلها الا العالمون.^{۹۱}

راه علم نیز با «تبیین» هموار می‌شود.

... كذلك یبیین الله لکم آیاته لعلکم تعقلون.^{۹۲}

روش‌های تربیتی

قرآن با سه روش مرسوم در تفکر، سر نزاع دارد و شیوه‌ی خود را از هر یک مبراً می‌داند: مسلک حس‌گرایی محض، مسلک استدلال محض و مسلک تذکر محض.

داوری قرآن چنین است که شکوفایی اندیشه و راه‌یابی آن به مقصود، از طریق مواجهه‌ی حسی و نظری با جهان، همراه با کنترل احوای نفسانی میسر می‌شود.

عقل آدمی، خود، «میزان» است و صحیح را از سقیم و خیر را از شرّ تمیز می‌دهد. کوشش‌ها در تربیت عقلانی باید مصروف آن شود که عوامل منحرف سازنده‌ی این «میزان»، تحت کنترل آید و در این صورت، حاصل آن یعنی هدایت به بار خواهد نشست.

این عقل نهادی، روش پیشروی خود را در خود دارد و لذا روش تعقل، نه دادنی است، نه گرفتنی. آن چه رخ می‌دهد این است که کفّه‌ای از کفّه‌های عقل با آهن‌ربایی از زیر یا رو تحت فشار قرار می‌گیرد و آن‌گاه نا راست، راست جلوه می‌کند و حق، باطل.

^{۹۰}. به نقل از اخلاق، محمدتقی فلسفی، ص ۳۵۹.

^{۹۱}. عنکبوت: ۴۳.

^{۹۲}. بقره: ۲۴۲ مراجعه شود به میزان، ذیل آیه‌ی مذکور.

هرگاه عقل نهادی در کار باشد، «علوم»ی راست حاصل می‌شود و فرد با برخورداری از آن‌ها در بهره‌وری‌های آتی از عقل، تواناتر خواهد بود و صحیح و سقیم امور را با تیزبینی بیشتری تمیز خواهد داد و اگر آن عقل نهادی به انحراف رود، از به کف آوردن علوم مذکور محروم خواهد شد و با این محرومیت، قدرت تمیز آن کاهش خواهد یافت. از این رو، کار عقل در گرو علم است (و ما یعقلها الا العالمون).^{۹۳}

مقصود از روش‌های تربیت عقلانی، روش‌هایی است که توازن عقل نهادی را حفظ کند و راه‌یابی آن را به سمت «علم» صحیح میسر گرداند تا با حصول این علم، شکوفایی عقل نهادی فراهم آید.

۱- روش تزکیه

موارد مهار طغیان‌های درونی فراوان است.

- برای شکوفایی عقل، باید حساب اندیشه و اندیشنده را از هم جدا کرد. (انظر الی ما قال و لاتنظر الی من قال).
- گاه اندیشه حق است، اما صاحب اندیشه آن را برای مقصود باطلی به کار می‌گیرد (کلمه حق یراد بها الباطل).
- راه‌یابی عقل در این گونه موارد، به جای آن که در پوشاندن حق مجمل یا ناتمام باشد، در هر چه بیشتر روی آوردن به آن و تفصیل دادن به آن و تمام کردن آن است، چه همواره ظهور حق با غیاب باطل ملازم است.
- پیروی هوس‌ها و برآوردن هر میلی که در درون بروید، عقل را در بند می‌کند.
- عجب از آن رو آفت عقل است که ارزیابی آدمی نسبت به خود و دیگران را از واقع منحرف می‌سازد. باید فضایل خود را کمتر از آنچه هست و فضایل دیگران را بیش از آنچه هست ببیند.
- خشم و غضب غیر موجّه و بی مورد نیز از آن جهت که حدّ شکن است با عقل که حدّ آفرین است، سر نزاع دارد.
- عناد و انکار که در پی عجب و غضب و با آمیزه‌ای از این دو فراهم می‌آید، عقل را بی حاصل می‌سازد.

۲- روش تعلیم حکمت

عقل نهادی با علم می‌بالد و از این رو قرار دادن انسان در مسیری که در آن به علمی راست بین (حکمت) دست یابد، به منزله‌ی شیوه‌ای برای تربیت عقلانی اوست.

قرآن بدایت این مسیر را مواجهه‌ی حسی با جهان می‌داند.

علوم نظری انسان یعنی علم به خواص اشیاء و آنچه از معارف عقلی در پی آن می‌آید، همه از حس آغاز می‌شود.^{۹۴}

هر یک از استوانه‌های اساسی اندیشه‌ی اسلامی یعنی توحید مبدأ هستی، معاد و نبوت با طیّ چنین مسیری عرضه شده است، یعنی شروع از مواجهه‌ی حسی، دامن زدن به اندیشه، ارزیابی اندیشه‌های سست و استدلال بر حکمت‌آمیز بودن اصول فکری مزبور.

^{۹۳}. عنکبوت: ۴۳.

^{۹۴}. المیزان، ذیل آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی مائده.

مرتبی باید چنین سیری را همواره با مرتبی بپیماید و او را در معرض علم و حکمت قرار دهد. با حصول حکمت، عقل فربه می‌شود و بنیه‌ای استوار می‌یابد و شکوفایی عقل در فراهم آمدن چنین بنیه‌ای است.

مبنای دهم: آشنایی و بیگانگی با خدا

آدمی چون همواره در «تکاپوی» مشغولیت‌ها است، «غبار» نسیان بر خود می‌گیرد و آشنایی او با خدا جای خود را به بیگانگی با او می‌دهد.

اصل ۱۱: تذکر

گاه باید آنچه را فرد به آن علم دارد، برای او باز گفت.

پس تذکر دو گونه ثمر دارد: علم فراموش شده را به یاد می‌آورد و علم فراموش نشده اما بی‌خاصیت را زنده می‌کند و می‌انگیزد.

روش‌های تربیتی

۱- روش موعظه‌ی حسنه

پند و موعظه، گاه در مستمع مقاومت و بلکه لجاجت بر می‌انگیزد. از این رو در قرآن، به هنگام سخن از این روش، قید «حسنة» آمده است تا آن را از موعظه‌ی سیئه جدا سازد (ادع الی سبیل ربک بالحکمه والموعظه الحسنه).^{۹۵}

و من احسن قولاً ممن دعا الی الله و عمل صالحا و قال اننی من المسلمین.^{۹۶}

پند و موعظه‌ی دیگران و دعوت آنان به راه، هنگامی نامذموم است که گوینده، خود، عامل باشد و عمل او برخاسته از اعتقاد و التزام نسبت به حق باشد.

از حیث صورت نیز باید خصایصی در موعظه باشد.

- شفقت و خیراندیشی موعظه‌گر باید در موعظه‌اش نمودار باشد.

- زبان موعظه باید نرم باشد تا لجاجت را مهار زند.

- پند در درجه‌ی نخست باید بر کنار از حضور جمع صورت پذیرد.

در اسلام طرق مختلفی برای ابراز موعظه‌ی حسنه مطرح شده است.

۲- روش یادآوری نعمت‌ها

موعظه در این شکل خود، مبتنی بر گذشته‌ی مخاطب است. در این شیوه، کوشش بر آن است که آدمی با خود «روبه‌رو شود»، در کنار خود «آرام گیرد»، به خود «بنگرد»، داغ نیازهایی را که بر خود داشته «ببیند» و حلاوت نعمت‌هایی را که به او ارزانی شده «بیابد» و به شکر «باز آید».

^{۹۵}. نحل: ۱۲۵.

^{۹۶}. فصلت: ۳۳.

یادآوری نعمت‌ها هم در حیات فردی و هم در حیات جمعی معنا پیدا می‌کند.

۳- روش عبرت‌آموزی

موعظه در این شیوه، نه بر محور خود فرد، بلکه با نظر به دیگران شکل می‌گیرد، خواه این دیگران از پیشینیان باشند یا از همراهان.

روش عبرت‌آموزی روشی آیه‌ای است؛ پدیده‌ها را «آیت» دیدن و از سطح در گذشتن و به اعماق دست یازیدن است.

قرآن در این مورد زبان قصه را مورد استفاده قرار داده تا بر نفوذ و جاذبه‌ی آن بیفزاید.

مبنای یازدهم: ضعف

آدمی، ضعیف خلق شده است و حاصل ضعف نفس او آن است که در برابر تکفل مسئولیت‌ها و تکالیف از پای می‌نشیند.

هنگامی که نفس قوت گرفت، آدمی قادر خواهد بود تکالیف را به دوش گیرد و به لغزش‌ها تن ندهد و وسوسه‌ها را تاب آورد. قوت نفس آدمی با فقر و حاجت او به خدا سر ناسازگاری ندارد. از دامنه‌ی ضعف می‌توان تا قلّه‌ی قوت را پیمود، اما این کوه با تمامی پیکر خویش بر بستر فقر روئیده است.^{۹۷}

اصل ۱۲: مسامحت

خداوند در مقام ربوبیت، اساس تکالیف را بر «سهولت» و «قابلیت نیل» نهاده است:

... یرید الله بکم اليسر و لا یرید بکم العسر...^{۹۸}

روش‌های تربیتی

۱- روش مرحله‌ای کردن تکالیف

مرئی باید پاره‌ای از تکالیف را که مایه‌ی زحمت است، در چند مرحله تنظیم کند و صورت نهایی تکلیف را در مرحله‌ی آخر آشکار کند.

۲- روش تجدیدنظر در تکالیف

اگر ضعف مترئی در به دوش گرفتن تکالیف عملاً آشکار شد، باید مرئی فروتر آید و آسان‌تر بگیرد و پس از تجدیدنظر، تکلیف تازه‌ای به دست دهد.

مبنای دوازدهم: دلبستگی، آزمندی و شتاب

گاه از دلبستگی‌ها کاری بر می‌آید که هم سنگ آثار ملکات پایدار و بلکه فراتر از آنها است.

^{۹۷} . یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید/ فاطر: ۱۵.

^{۹۸} . بقره: ۱۸۶.

از لوازم دلبستگی، آزمندی است و از لوازم آزمندی، شتاب.

آزمندی یکی از ویژگی‌های عمومی انسان است.^{۹۹}

انّ الانسان خلق هلوّعاً^{۱۰۰}

اما این که او به چه چیز آزمندی نشان دهد، امری است متغیر و متفاوت.

همچون آرزو، شتاب نیز همه‌گیر است (خلق الانسان من عجل)^{۱۰۱}

آن شتابی مذموم است که عمل پیش از موعد و موقع را به بار می‌آورد، اما اگر چنین نباشد، شتاب در عمل (سرعت عمل) ممدوح نیز خواهد بود.

اصل ۱۳: ابراز یا منع محبت

در جریان تربیت، خواه در برانگیختن بر انجام پاره‌ای از اعمال یا بر ترک پاره‌ای از آنها باید از قدرت ناشی از پیوند محبت‌آمیز بهره جست.

هنگامی که این شیفتگی حاصل شد، می‌توان با ابراز محبت، فرد را به انجام برخی اعمال و با منع محبت، او را به ترک اعمالی برانگیخت.

روش‌های تربیتی

۱- روش بیان مهر و قهر

به زبان آوردن مهر، مایه‌ی تحکیم پیوند تربیتی است و حفظ این پیوند، لازمه و زمینه‌ی تأثیرگذاری مربی و متربی است.

بیان محبت علاوه بر اظهار صریح آن، گاه به صورت دیگری انجام می‌پذیرد.

«ستایش» یکی از این‌گونه موارد است که آن نیز همچون بیان محبت، در مستمع، مؤثر و کارآمد است.

به زبان آوردن قهر و ابراز بی‌مهری، ترس از حرمان را در مخاطب (مخاطبی که دلبسته است) دامن می‌زند و همین ترس، عامل بازدارنده‌ی نیرومندی است که تخطی را مهار می‌زند.

یکی از مظاهر بارز بی‌مهری، «نکوهش» است.

۲- روش عطا و حرمان

اصل ۱۴: سبقت

در ارتباط تربیتی باید آدمیان را به سرعت و سبقت فراخواند و بدین‌گونه با تحریک آزمندی و شتاب در آنان، پایه‌ی برخی تغییرات و تحولات را برای آنان فراهم آورد.

^{۹۹} . استثنای آیه (الا المصلین...) مربوط به هلوّع بودن نیست، بلکه مربوط به جزوع و متنوع بودن در سختی و رفاه است.

^{۱۰۰} . معارج: ۲۰.

^{۱۰۱} . انبیاء: ۳۷.

روش تکلیف در غایت وسع

در نظام تربیتی اسلام، نظر بر آن است که مربی علاوه بر رعایت وسع افراد در عرضه‌ی تکالیف، گاه باید آنان را به چیزی «فراتر از وسع» دعوت کند تا در تلاش و پوییش به سمت آن «وسع فراتر» آنان پدیدار شود. تکلیف در غایت وسع، روشی است که همّت‌های بلند را آزاد می‌کند. اما چون مبادرت کردن به اقدام در این‌گونه تکلیف دشوار است، لازم می‌آید که مربی، افراد را به اقدام، تحریک و «تحریض» کند. تهییج هنگامی مذموم است که پشتوانه‌ی فکری نداشته باشد و کورکورانه انجام پذیرد.

فصل پنجم: مراحل تربیت

طرحی در باب مراحل تربیت

اگر تربیت را به معنای پرورش دادن (از «رب و») در نظر آوریم، مرحله‌ی پایانی آن، هنگامی خواهد بود که فرد بتواند روی پای خود بایستد و استقلال و کفایتی یافته باشد که به مدد آن قادر به تنظیم امور خویش شود. اما اگر مراد از تربیت، ربوبی شدن (از «رب ب») و ربوبی ساختن آدمی باشد، با شرحی که در مفهوم‌شناسی گذشت، دوره‌ی طفولیت و طفیلت، بیرون از متن اصلی تربیت و به منزله‌ی دوره‌ی تمهید برای ورود در آن است. از سوی دیگر، دامنه و حدّ مراحل تربیت، گستره‌ی زندگی را در خود می‌گیرد.

الایمان فوق الاسلام بدرجه و التقوی فوق الایمان بدرجه والیقین فوق التقوی بدرجه و لم یقسم بین العباد شیء اقل من الیقین. امام رضا (ع)

منظور از اسلام، تنها گردن گذاردن به ظواهر آیین اسلام است. منظور از ایمان، مرتبه‌ای از ایمان است که به حدّ ثبات و استواری رسیده است و مراد از تقوا، مرتبه‌ای از تقوا است که ثمره‌ی ایمان ثابت و استوار باشد و همچنین مقصود از یقین، مرتبه‌ای از آن است که گریبان از کف شک و ریب به در آورده و به شهود رسیده باشد.

مرحله‌ی اول: تمهید

محدوده‌ی این مرحله از هنگام تولّد (و بلکه پیش از آن) تا وقت بلوغ شرعی است. مراد از این مرحله، آماده‌سازی کودک برای ورود در قلمرو اصلی تربیت است؛ قلمرویی که حدود آن عبارت است از «شناخت» خدا به عنوان ربّ، «انتخاب» او به عنوان ربّ خویش و «تن دادن» به طرح ربوبی او. (در احادیث مربوط به سه هفت سال، غالباً و بلکه در تمام موارد، کلماتی چون ابن، غلام و صبی به کار رفته و بنابراین ظاهراً فقط به پسران ناظر خواهد بود. اما اگر علی‌رغم این مسأله بتوان این طرح را درباره‌ی دختران نیز پیاده کرد، تنها بخشی از مرحله‌ی تأدیب یعنی دو سال اول آن بر مرحله‌ی تمهید منطبق خواهد بود و مابقی آن در

مرحله‌ی دوم یعنی مرحله‌ی اسلام قرار خواهد گرفت). بر این اساس می‌توان مرحله‌ی تمهید را به دو زیر مرحله تقسیم کرد:

الف - زیر مرحله‌ی اول: بازی، تا هفت سالگی.

ب - زیر مرحله‌ی دوم: تأدیب، از ۷ سالگی تا بلوغ شرعی.

عنوان‌های مزبور تنها حکایت از غلبه‌ی جنبه‌ای معین دارد.

الف - زیر مرحله‌ی اول: بازی

۱- بازی زمینه‌ی نضج فیزیکی و کنترل بدنی کودک را فراهم می‌آورد.

۲- بازی در تکوین ساختمان شخصیت کودک، نقش اساسی دارد.

۳- بازی در تحوّل اجتماعی کودک، قدرتی شگرف دارد.

۴- بازی به سبب آن که فعالیت ارادی و شوق‌انگیز است در شکوفایی خلاقیت تأثیر تعیین‌کننده‌ای دارد.

بازی والدین و بزرگسالان با کودک، آثار و نتایج خاصی دارد که در بازی کودکان و همسالان با هم نمی‌توان این آثار را یافت.

در عین حال که بازی ویژگی اساسی در این مرحله را مشخص می‌کند، جنبه‌های تأدیبی نیز به طور زمینه‌ای در آن قابل طرح است.

در زیر مرحله‌ی حاضر، باید اصول و روش‌های زیر را به کار بست:

۱- اصل تغییر ظاهر و روش تلقین به نفس:

طبق این اصل، باید ظواهر کودک را به سمت گفتارها و رفتارهای مطلوب سوق داد.

یکی از روش‌های اجرای این اصل، روش تلقین به نفس است.

هرگاه خواستار رفتار مطلوبی در کودک بودیم، باید به او پیام‌زیم سخنانی به تناسب آن رفتار به زبان براند.

تلقین‌ها نباید اغراق آمیز و بسیار دور از واقع باشند.

تلقین فعلی آن است که کودک را در معرض انجام عملی قرار دهیم تا از این طریق، حالات درونی مطلوبی در او به وجود آید.

روش تحمیل به نفس در این زیر مرحله قابل طرح نیست.

۲- اصل اصلاح شرایط و روش‌های زمینه‌سازی، تغییر موقعیت و آسوه‌سازی. نمی‌توان به بهانه‌ی باز بودن محیط

کودک، نسبت به نوع محیط‌هایی که او در آن قرار می‌گیرد بی تفاوت بود. اما آن چه نباید از آن نیز طفره رفت، این

است که نمی‌توان حبس و حرمان کودک را بهای جعل محیط قرار داد.

بدون گسیختن کودک از محیط، مطلوب‌ترین وضع ممکن را برای او فراهم آوریم. در عین حال، بخشی از کار نیز

این خواهد بود که با وجود ارتباط وی با محیط بد، اثرپذیری او را از عوامل سوء کاهش دهیم و این به اصول

دیگری چون مسئولیت و محبت و شیوه‌های مترتب بر آنها مربوط می‌شود.

در باب روش تغییر موقعیت، آنچه از حیث موقعیت زمانی، مکانی و اجتماعی گفته شد، همه قابل توجه است.

روش آسوه‌سازی نیز در این سنین از اهمیت زیادی برخوردار است.

۳- اصل مسؤولیت و روش مواجهه با نتایج اعمال: البته این اصل در هفت سال اوّل مورد نمی‌یابد. با توسّل به روش «مواجهه با نتایج اعمال» می‌توان آمادگی کودک را در باب مسؤولیت گسترش داد. روش‌های دیگر این اصل، در مراحل بعدی مورد می‌یابد. روش ابتلا تنها به نحو خفیف و مقدماتی قابل بهره‌گیری است.

۴- اصل آراستگی و روش‌های آراستن ظاهر و تزئین کلام: باید اصل آراستگی بر روابط میان والدین و مربیان با کودک سایه افکند و آنان بدون سوق دادن کودک به تجمل‌گرایی، ذوق زیبایی را در وی برپا کنند و بگسترند. او در عین حال باید بیابد که آراستگی و سادگی، رفیق طریق هم‌اند و چنین نیست که آراستگی تنها با هوس بازی و تازه طلبی فراهم آید. روش تزئین کلام عمدتاً عبارت است از جاذبه‌ی سخن آهنگین که در شعر و سرود جلوه می‌کند.

۵- اصل فضل و روش‌های مبالغه در عفو، توبه، تبشیر و مبالغه در پاداش. عرصه‌ی این اصل در سنین مورد بحث، چنان گسترده است که جایی برای اصل عدل باقی نمی‌گذارد.

۶- اصل عزّت و روش‌های ابراز توانایی و تغافل: این اصل تنها با توجه به یکی از پایه‌های آن یعنی احساس عزّت قابل استفاده است، زیرا تقوا که آن را معیار عزّت واقعی و پایه‌ی دوّم اصل عزّت محسوب داشتیم، در این سنین به ظهور نمی‌رسد.

۷- اصل تذکر و روش موعظه‌ی حسنه. اگر کودک بارها آنچه را گفته شده است فراموش کند نباید بی طاقّت شد. روش موعظه‌ی حسنه با شرحی که در فصل گذشته آمد و به هر دو صورت «یادآوری نعمت‌ها» و «عبرت‌آموزی (قصّه‌گویی)» باید به کار گرفته شود.

۸- اصل ابراز یا منع محبت و روش‌های بیان مهر و قهر و عطا و حرمان: اصل محبت در شکل ابراز و منع، در هفت سال او بسیار مورد تأکید است به نحوی که قهر به عنوان مهم‌ترین روش تنبیهی در کودکی شمرده شده. در باب هبه و هدیه نیز پیامبر توصیه فرموده است.

ب - زیر مرحله‌ی دوم: تأدیب

تأیب آن است که کودک را با ادب (و آداب) اسلامی ملازم و او را نسبت به رعایت آن‌ها مکلف کنیم. مراد از ادب و آداب در این زیر مرحله، ادب و آداب ظاهری و رفتاری است و آنچه به عنوان آداب باطنی در باب اعمال مطرح می‌شود - همچون ریا نورزیدن در عبادت - در این جا مورد نظر نیست. کودک باید خود را در برابر تکلیف احساس کند و بداند که اگر تن به تکلیف ندهد، با الزام‌هایی روبه‌رو خواهد شد.

البته خداوند درباره‌ی کودکان تکالیف را به نحو الزام (واجب یا حرام) نخواست است.

اصول و روش‌های مربوط به زیرمرحله‌ی پیش، در این زیرمرحله و مراحل بعدی نیز قابل استفاده است.

۱- اصل مداومت و محافظت بر عمل و روش فریضه‌سازی. تکالیف محوّل شده، هنگامی نقش تمهید کودک برای مرحله‌ی بعد را ایفا خواهند کرد که از حیث کمّی، مداومت یابند.

۲- اصل عدل و روش‌های تکلیف به قدر وسع، انذار و مجازات به قدر خطا.

۳- اصل مسامحت و روش‌های مرحله‌ای نمودن تکالیف و تجدیدنظر در آن‌ها.

مرحله‌ی دوم: اسلام

این مرحله با بلوغ شرعی آغاز می‌شود. باید آن را مهم‌ترین فصل حیات فرد دانست و این ارزیابی را در ذهن خود او نیز گنجانند.

نخستین دستورالعمل خدا آن است که نوجوان، استقلال فکری را جایگزین تقلید فکری سازد. آنچه در مرحله‌ی حاضر از وی انتظار می‌رود، آن است که به طور اجمال در باب وجود و وحدت خدای هستی بیندیشد و روشن‌بینی حاصل کند و نسبت به ضرورت هدایت الهی و بعثت انبیا و پیامبر اکرم (ص) متقاعد شود. حاصل این فکر و اعتقاد و ثمره‌ی این اسلام و ایمان اولیه، در اعمال نوجوان آشکار می‌شود و بنابراین او غالب احکام (واجب و حرام) را مراعات می‌کند.

در پی این استقلال فکری، نوجوان باید به استقلال عاطفی و عملی نیز نایل شود و این امر با آنچه پیش از این در بحث از تطوّرات وسیع آدمی به عنوان کفایت اقتصادی و اجتماعی (رشد) مطرح شد، مرتبط است. به عبارت دیگر، تدابیر تربیتی ما در این مرحله متوجه تکوین درست بلوغ اشدّ در نوجوان است.

۱- اصل تحوّل باطن و روش‌های اعطای بینش و دعوت به ایمان. روش‌های ما برای پدید آوردن این تحوّل، هم ناظر به «فکر» (اعطای بینش) و هم ناظر به «عزم» نوجوان (دعوت به ایمان) است.

۲- اصل مسؤولیت و روش ابتلا

۳- اصل تعقل و روش‌های تزکیه و تعلیم حکمت. از روش‌های این کار، نخست آن است که چگونگی بیرون رفتن از کشاکش هواها و هوس‌ها را به نوجوان بیاموزیم. حاصل رهایی و تسلط بر کشش‌های درونی، تزکیه است و به موازات و به میزانی که تزکیه حاصل می‌شود، تعقل میسرتر می‌گردد.

روش دیگر:

- نشان دادن بن بست‌های افکار موروثی و نادرست

- با جریان گرفتن فکر، باید مخاطب را به مشاهده‌ی محسوسات فراخواند.

- با بیان اشارات، باید وی را به نفوذ در قشر طبیعت و گذشتن از آن و جست و جوی آنچه نادیدنی اما یافتنی است، توانا گرداند.

- در ضمن این گذر به سمت مقصود، باید مطلوب را با استدلال‌هایی متین بیان کرد.

مرحله‌ی سوم: ایمان

مراد از ایمانی که در مرحله‌ی پیش بیان شد، همان راه یافتن است، اما در این مرحله ریشه دواندن و ثبات ایمان در دل، مورد نظر است. عموماً و غالباً موطن مناسب برای این مرحله، دهه‌ی سوم زندگی است.

ویژگی‌های عمده‌ای که به عنوان مشخصات این مرحله می‌توان ذکر کرد: عبارت‌اند از:

الف - گسترش یافتن ذهن و اندیشه‌ی فرد نسبت به معارف و حقایق الهی به طور تفصیل.

ب - اعتقاد و باور تفصیلی قلبی نسبت به آگاهی‌های مزبور.

ج - انجام اعمال صالح.

۱- اصل تغییر ظاهر و روش تحمیل به نفس.

۲- اصل تحوّل باطن و روش اعطای بینش.

۳- اصل مداومت و محافظت بر عمل و روش فریضه‌سازی و محاسبه‌ی نفس

۴- اصل مسؤولیت و روش تحریک ایمان

مرحله‌ی چهارم: تقوا

در باب مرحله‌ی حاضر نیز نمی‌توان محدوده‌ی سنّی قاطعی به دست داد، اما عموماً و غالباً مناسب‌ترین فصل برای آن، دهه‌ی چهارم زندگی است.

اصل سبقت و روش تکلیف در غایت وسع

آن طاقتی که در این مسیر فرسوده می‌شود، طاقت عادی فرد است و از پیکر فرسوده‌ی همین طاقت عادی است که طاقت برتر آدمی سر بر می‌آورد.

مرحله‌ی پنجم: یقین

مرحله‌ی یقین در اوج خود فی‌الواقع موهبتی است.

جهان کسی که به یقین می‌رسد، «ملکوت» است و آن عبارت است از همان وجود اشیا، اما از حیث انتسابی که به خدا دارند.

اهل یقین، به سبب نگاه ملکوتی خویش، نسبت به گوارایی‌ها و ناگوارایی‌ها به نوعی «مصونیت» می‌رسند.

در مرحله‌ی حاضر، فرد همچنان باید همه‌ی اصول و روش‌های گذشته را در سطح خود مراعات کند.